۱

روی حت مصلی مسجد اقصای رسالت یکه
تاز الذی اسری محرم نهانخانهٔ راز فاوحی
الی عبده و آله المعصومین سیما قائد الغر المحجلین
نمود رفناک حق معرفتک از راه عتراف بنار
سا بقرار گاه آرمید کی رسد و در امتثال فرمان
الاذ باب ظفر انتساب کوهر عرق جبین شاهزه
کو نه زهی شهریار ملک صورت و معنی
کہ ب انتظام ظواهر نموده پرتو تسخیر
برتو و تنجیم عدالت بر صفحهٔ زمین فشانیده
از له مقصود می درود و حلقهٔ اطاعت
شر نیده و کردن سرکشان روزکار بطوق بند
مج معبود بی نیاز غرهٔ ناصیهٔ همت نموده
افح ماند قصب السبق از کردنکشان و
نکا نخرامی بر رخسار خواهند کاه
کہ ی سعادت جبینش بخورشید

نجز و کسار بکر بطرپو
مباهات و افتخار بروی

لازم

روی مجلس عرصه فصحای افصاحت مصلی آمیجی اقصای مدرسالت که
تا ذبراق برق مسیر سبحان الذی اسری محرم نهانخانه او از فاوحی
الی عبده ما اوحی صلی الله علیه وآله المعصومین سیما فاتح المجلین
نموده چنانکه می فرماید ما عرفناک حق معرفتک از ذره حقارت بنیاد
سایه وقصور توسن سخن بقرارگاه آرمید کی رسد و در امتثال فرمان
دین پناه
لاذعان پادشاه خورشید رکاب ظفر انتساب که جوهر قیمتی شاهره
کوه شکر کرده سبحان الله زهی شهریار ملک صورت و معنی
که برهمای اختر سعادت انتظام خواهر نموده پرتو تسخیر
بر قلوب و نفوس طرح می افکند و تخم عدالت بر صفحه زمین نشاند
از فرخ سبز آسمان سنبله مقصود می درود و حلقه طاعت
شریعت غرا بگوش جان کشیده گردن سرکشان روزگار بطوق بندگی
می کشاند و سجده نیاز معبود بی نیاز غره ناصیه همت نموده

عجز وکمال یکدیگر
با همان و فقیر محتاج...

ومه رتقید ملستان عطارد بهرام صولت نکبتش تا بام
کیوان کشیده از هیبت شوکتش رنگ از روی زنگ و روم
و فرنگ رفته و از غلغلهٔ صیتش صدای زلزله گرفته برق
تیغش بسیاهی جنود دشمن رسیده و نهال مرحمتش از آب حیوة مخالف
سیراب شده همای فلک فرسای اوج سعادت و اقبال شا
هباز بلند پرواز دولت جاه و جلال فارس مضمار شهریاری
شهسوار معرکهٔ تاجداری فرمان فرمای بسیط ربع مسکون
عقده کشای بساط سپهر بوقلمون فرخنده بخت خجسته
تخت فرخ طالع بلند اختر شیر گیر بزم دلیری ثابت قدم رزم
جهانگیری کره کشای کارخانهٔ عالم قبلهٔ مقصود طوایف
امم بهین نتیجهٔ التیام امهات و ابا مهین مرجع سلاطین
فرمان فرما کوهر قار آسمان رفتار مرکز مدار ثابت و سیار
ذرات جهان نیر اعظم زبدهٔ ازدواج حوا و آدم حلقه کش
گوش قیصر و خاقان وارث ملک کسری و سلیمان خلاصه
سلالهٔ سید البشر راهنمای طریقهٔ اثنی عشر رکاب سرمدی

مقرب

مقرب بارگاه ایزدی مهبط فیوضات نامتناهی مصدر ظل الهی
سپهر کرم خسرو دین و دولت فروزندهٔ چهرهٔ ملک و ملت
محیط احسان مرکز عدل و دانش بلند اختر مطلع آفرینش ستانندهٔ
تاج خاقان و قیصر برازندهٔ تخت و دیهیم و افسر فرازندهٔ چتر
صاحبقرانی شه ملک و دین شاه عباس ثانی که عالم ز صیتش
پر آوازه گشته بهار جهان از رخش تازه گشته ز اقبال
او چشم بد دور باد از عدلش جهان جمله معمور باد تا نهال عمر ابد
پیوندش با اوایل سبق مرتبه طارم عشرت رسیده و غلغلهٔ کوس
جهانگیری اش بهم پایهٔ فلکیات گذرانیده با وجود جمعیت
اسباب کامرانی از متابعت طبیعت گذشته پیوسته اقتدا
بمنهج قویم شرع انور میفرماید و در مقام اختلاف مذاهب
قدم از مرتبهٔ تقلید فراتر گذاشته بروی رای دوربین میفرماید
در علوم و معارف که معروض ضمیر اقدس گشته بتقریب کاوش
تدقیق مشرب عذب تحقیق میرسند و جمیع مسالک و طرق
که بنظر اکسیر اثر رسیده بوسیلهٔ رخش فلک فرسای همت

بلند به پایان میرسانند از انجمله در اینوقت که طبلی از بغدی

نژادان آهو تک تیزگام مجنون وش لیلی اندام با نعام
عسا کر منصوره نامزد شده معروض نظر همایون اشرف
میگشت باین تقریب تأمل در غرایب صنایع ایزدی که در عموم
حیوانات وخصوص آن پریوشان زیبا جلوه چه مخفی
وچه ظاهر است نموده فرمان قضا جریان بنام ابجد خوان
دبستان فهم وخرد نظام الدین احمد صادر شد که آنچه در باب
است از آیات واحادیث وخلاصهٔ اقوال پیشوایان این فن
وسایر آنچه از فرسنامها وکتب معتبره سنجیدهٔ میزان
قبول باشد شیرازهٔ التیام بخشد وآن لآلی گران بها را بر
شتهٔ تحریر کشیده تحفهٔ مجلس فردوس مشاکل سازد سواد نامهٔ
فرمان معلی سرمهٔ دیدهٔ امید گشته غنچهٔ دل گل گل شگفت
وهزاران عقد از پیشانی خاطر گشاده همیان همیان سجدهٔ شاکری
بساط شکرگذاری شد بمعاضدت توفیق الهی ومساعدت توجه
پادشاهی راحلهٔ خامهٔ تکاور مقصود گردید واین رساله مشتمله

بمضمار وفانامه موسوم گشت وچون موضوع این فن از اسباب
والات عمدهٔ ملک وجماد است چنانکه قسمت جنود باقسام
خمسه مقرر شده این نسخهٔ نفیسه نیز بر مقدمه وسه مرحله که بمنزله
قلب وجناحین وخاتمه که بجای ساقه است اشتمال یافت امید که
پسند خاطر ارفع اعلی گشته رونق کار فرخنده آثارش بظهور
دولت حضرت صاحب الزمان علیه صنوف الصلوات عن الملک
المنان پیوند ده دولت وسعادت جاودانی چون سلطنت
وشوکت وشادمانی روز بروز متزاید ومتضاعف گردد
مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسب وباعث رام شدن او واول
الباب — اسبی که در میان عرب یافته شده بر ضمایر ارباب پوشیده
ومستور نماند که اگر نه رایض حکمت ایزدی یکند سهولت بر
کردن صعاب دواب فکندی بقدم تدبیر انسانی این راه
دشوار چگونه سرآمدی واین بارگران چه سان بمنزل رسیدی
هوشیار خردمند بکمال قدرت ونعمت پی میبرد که آدمی زاد را
ضعیف نهاد را بر حیوانات توانا تسلط داده واکثر انواع

از وحشتگاه خودرا بی بمعمورهٔ انقیاد کشانیده و فواید ایجاد
ایشان بر نوع بنی آدم مانند بشری منت نهاده چنانکه در مقام امتنان
میفرماید وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً یعنی
آفریده ایم اسبان و استران و الاغان را از برای آنکه سوار
شوید و زینت بوده باشد و شک نیست که این آیهٔ کریمه دلا
لت می کند که در روزنامهٔ علم ازلی که مجال سرکشی نیست چنین
مقرر شده که منافع وجود این حیوانات بانسان راجع گردد
و چون فایدهٔ سواری و تزیین ظاهر و عمده است ازین جهت
مصرح شده و در تفسیر ثعلبی از سید و سرور کاینات علیه و آله
اصناف الصلوات روایت شده که چون حضرت حق سبحانه
و تعالی ارادهٔ آفرینش اسب نموده باد جنوب را خطاب فرمود که
میخواهم از تو خلقی بیافرینم که آنرا موجب عزت دوستان خود
و ذلت دشمنان و زینت بندگان فرمان بردار گردانم پس
باد استدعای آفرینش آن نمود حق تعالی قبضهٔ از آن
باد گرفت و از آن قبضه اسبی آفرید و خطاب باسب کرده

فرمود ترا عربی آفریدم و خیر و برکت در موی کاکل تو بستم
تا روز قیامت و غنیمتها را مجموع در پشت تو قرار دادم
و توانگری را با تو پیوستم هرجا بوده باشی و مهربانی کردم
بر تو دل خداوند ترا و چنان گردانیدم ترا که بی بال
پرواز کنی پس تو جهد طلبیدن هر خیر و گریختن از هر شر
شایسته خواهی بود و نیز باشد که بر پشت تو متمکن سازم
مردانی را که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند و تهلیل گویند
و شما اسبان تسبیح گویید هرگاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل
گویید هرگاه تهلیل گویند و تکبیر گویید هرگاه تکبیر گویند و چون
ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت آنرا دیدند گفتند بار
خدایا ما فرشتگانیم تسبیح میکنیم ترا و تحمید می کنیم چه چیز
مثل این جهت ما آفریدی پس خدای تعالی برای ایشان اسبی چند
ابلق آفرید که گردنهای ایشان مثل گردن شتر بود و چون خدای
تعالی اسب را بزمین فرستاد و قدمهای او بر زمین قرار گرفت
شیههٔ کشید پس ندائی آمد که مبارک باشی ای چهارپای که خوار

کردانم بسبب آواز تو کافران را و شکسته می کردانم کردنهای ایشان را
و چوبی سازم کوشهای ایشان را و می ترسانم دلهای ایشان را
و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع حقایق و دقایق
امام جعفر صادق مرویست که کانت الخیل وحوشا فی بلاد
العرب فصعدا ابراهیم واسمعیل علیهما السلام علی ابی قبیس
فنادیا الا هلا الا هلم فما بقی فرس الا اعطی بقیاده و
امکن من ناصیته یعنی اسبان وحشی بودند در بلاد عرب
و هیچکس را دست تصرف بر ایشان نبود پس ابراهیم خلیل
و اسمعیل ذبیح علیهما السلام بر ابو قبیس که کوهی است در شرقی
مکه معظمه بر آمدند و آواز دادند که آگاه کردید و رام شوید
آگاه کردید و بیایید پس همه اسبی مکر آنکه زمام اطاعت خود را
وا گذاشت موی کاکل خود را و مراد ازین دو عبارت تسلیم
و فرمان برداریست و این حدیث نیز در کافی مذکور است و اندک
تفاوتی در بعضی الفاظ دارد از انجمله بجای ابو قبیس جبل جیاد
آورده و آن نیز کوهی است در حوالی مکه مشرفه و در بعضی فرسنا

مها

بما نظر رسیده که اسبان در دریایی بوده اند و تا هفت شرط بایشان
نکرده اند بیرون نیامده اند اول آنکه زن و جنب سوار نشود دوم
بار نکنند سیم خورش باز نگیرند چهارم در جای پاکیزه بدارند
پنجم نعل بر دست و پا بندند ششم موی یال و دم نبرند هفتم
کوش و پیشانی معیوب و زخم دار نکنند و در باب قلت اسبی که در زمان
عرب یافت شد در کتاب اقوال کافیه چنین مذکور است که
طایفه از عربان عمان نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمدند
و مسئله چند از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب
شنیدند و کار ایشان ساخته شد و اراده باز کشتن نمودند
بخدمت آن حضرت آمده معروض داشتند که بلاد ما بسیار
دور است و توشه ما کم شده امر فرمای تا ما را القدر توشه
بدهند که بشهر خود رسانند پس حضرت سلیمان یکی از اسبان
ایلچی خود بایشان داد و فرمود این توشه شماست بهر منزل که
فرود آیید یکی از مردم خود را باین اسب سوار کنید و نیزه بدست
او دهید و خود آتش بیفروزید هنوز هیمه جمع نکرده خواهید

بود که آن مرد شکار جهت شما می آورد پس آن قوم بهر منزل که فرود
می آمدند بفرموده عمل می نمودند و چون مکرر تجربه کردند و اعتقاد
جازم بقول آن حضرت آوردند آن اسب را زاد الراکب نامیدند یعنی
توشهٔ سوار و آن اول اسبی است که میان عرب پیدا شد
و باقی اسبان عربی از آن بهم رسیدند اول مرحله
در ذکر محامد و ذمایم و سایر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد
و این مرحله بر نه باب مشتملست باب اول در ذکر آیات قرآنی
و احادیث که دلالت بر محاسن اسب میکند قال الله سبحا
نه و تعالی وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ
تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ یعنی آماده سازید از
برای کافران آنچه توانید از آلات جنگ
که لشکریان قوت و توانایی یابند
و اسبان بسته که بترسانید بسبب آن
دشمنان خدا و دشمنان خود را و مراد کفا
راست وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ

يَعْلَمُهُمْ یعنی نیز بترسانید طایفهٔ دیگر از دشمنان را که شما ایشان را
نمیدانید و خدا میداند و مراد منافقین است که دشمنی
در لباس دوستی میکنند و در بعضی روایات آمده که شخصی
نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شکوه کرد که سنگ
بخانهٔ او می اندازند بی آنکه کسی دیده شود آن حضرت فرمود
اسب نجیب در خانهٔ خود ببند بعد از آن این آیهٔ شریفه تلاوت
فرمود و فرمود مراد از کافرانی که شما نمیدانید و خدا
میداند فرقهٔ از جنیانست پس آن مرد بفرموده عمل نمود سنگ
انداختن بر طرف شد وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و هر چیز در راه خدا بدهید خواه قیمت
اسلحه و خواه نفقه است تمام می رسد بشما و مظلوم نخواهید
شد و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و سرور کاینات
علیه افضل الصلوات در تفسیر آیهٔ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنانی که می دهند مال خود را

بشب و روز پنهان و آشکارا پس ایشانراست مزدشان
نزد پروردگارشان و هیچ گونه ترسی نیست ایشانرا و ایشان
اندوهناک نمی شوند چنین وارد شده که نزلت فی النفقة
علی الخیل یعنی این آیهٔ شریفه در باب نفقه دادن باسب
وارد شده و این اگرچه بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه شیعیان
و سنیان نیز از آن حضرت روایت کرده اند که این آیه در شان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده وقتی که مالک
چهار درهم بود یکی را روز و یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را
آشکارا تصدق نمود اما دفع منافات چنین کرده اند در
قواعد اصولی مقرر شده که هرگاه آیهٔ قرآنی یا حدیثی در مقامی
وارد شود هرچه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک خواهد
بود و شک نیست که این آیه در بارهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه
الصلوة والسلام وارد شده و هرگاه مؤمنی اسپی بقصد ثواب
داشته باشد و شب و روز پنهان و هویدا نفقه بآن اسب دهد
در حکم این آیهٔ شریفه شریک خواهد بود و در بعضی از روایات

بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم
اسما نمود یعنی حقیقت هر چیزی را باو بفهمانید فرمود از مخلو
قات من چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم اسب را برگزید
حق تعالی فرمود اختیار کردی عزت خود و عزت فرزندان را
مادام که باقی باشند بروی زمین و از کتاب کافی از گوهر بحر
محامد و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام که الخیر کله معقود
فی نواصی الخیل الی یوم القیمة یعنی مجموع انواع خیر
و انتفاع در موی کاکل اسب بسته است تا روز قیامت
از آنجهت که خیر و برکت در هر چیزی یا اخروی است یعنی باعث
اجر و ثواب یا دنیوی یعنی موجب التذاذ در این عالم و قسم
اخیر بر دو وجه می تواند بود نخست بالذات که منفعت حاصل
از آن چیز نباشد مانند خورش و پوشش نسبت بماکول
و ملبوس و ادراک و احساس نسبت بمدرک و محسوس دویم
بالعرض چون ارباح تجارات نسبت براس المال و محصولات
نسبت باراضی و مواشی و هر یک از این دو بر دو گونه میباشد

حیا انتفاع یا مستلزم افنای آن متاعست یا با بقای آن و
مثمر است و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات از اسب
متمشی میشود ازین جهت که در قسم اول وسیله جمع ارکان عبا
دات است میکردد و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران
مؤمن باسانی صورت می پذیرد و در سایر اقسام عظیم
اللذّات حاصل میشود و چون خوردن گوشت و نوشیدن
پوست و ملاحظه صورت و جمال و سرعت حرکت و اشتغال
و تسلط بر دشمنان در معارك و خلاصی از مخاوف و مها
لك و مورد خرید و فروخت ساختن و کره و نتاج گرفتن و از کثرت
منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعا
رف شده و در قرآن مجید در قصه فوت نماز سلیمان علی نبینا
و علیه السلام باین لفظ مذکور است آنجا که میفرماید نِعمَ العبد
اِنّه اوّاب یعنی بنده خوبی بود سلیمان بدرستی که او رجوع کننده
بود بسوی پروردگار خود اِذ عُرِضَ علیه بالعشی از انجهت که معروض
شد بر و در وقت عصر که هنگام نماز بود در وی او الصافنات

الجیاد اعنی اسبان خوب که در ایستادن دو دست و یکپا بر زمین
قرار میداده‌اند و از پای دیگر گوشه سم بر زمین میگذاشتند در حدیث
آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسبان شد تا و
قت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فقال اِنّی اَحببتُ حُبَّ الخیرِ
عن ذکرِ ربّی حتّی توارت بالحجاب پس گفت بدرستی که من برگز
یدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب مغرب
مختفی شد و مراد از دوستی خیر محبت اسبان است که بسبب اشتغال
آنها از نماز غافل شد بعد از آن استدعا از ملائکه نمود گفت
رُدّوها علیّ باز گردانید آفتاب را بر من فطفق مسحاً بالسوق
و الاعناق پس شروع کرد در مسح کردن بساقها و گردنهای آن
حضرت و همیاران او که باین تقریب نماز ایشان فوت شده بود
و این مسح کردن بجای وضو ساختن بود در دین ایشان و لفظ
سوق و اعناق که بصیغه جمع وارد شده باعتبار آنجماعت
است تفسیر این آیه چنانکه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین وارد شده همین است که مراد از لفظ کله در حدیث مذکور

جهاد با دشمنان دین باشد چه جهاد اساس ایمانست و بر جمیع
عبادات مقدم است و چون جهاد با دشمنان هیچ خیر عاید
باعث توانائی و ایمنی از دشمن نمی گردد پس همانا که کل حیوانات منحصر است
در آن حیوان زین جهت در قسمت غنایم پیاده را یک سهم می دهند و سوار
را دو سهم یا سه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها درین مسئله
و اگر شخصی دو اسب داشته باشد بجهت هر یک جدا حصه می گیرد
و احتمال دیگر درین مقام آنست که چون اسب موصوفست بیمنت
چنانکه از روایات دیگر مستفاد می شود و معنی یمنت آن است که در
هر ماه مستلزم نوعی از منفعت باشد پس مجموع خیرات الا در
آن خواهد بود والله اعلم در کتاب مذکور از آن حضرت منقول
است که تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة یعنی روزی عا
را اگر بده حصه کنند نه سهم از آن مخصوص صاحبان چهار
پایان است و نیز از آن حضرت روایت کرده که خطاب بیکی
از اصحاب فرمود اشتر دابة فان منفعتها لك و رزقها
علی الله یعنی خریداری چهارپایی که بدرستی که نفع آن از تو

خواهد

خواهد بود و روزی آن بر خدای تعالی است و باز از آن حضرت
منقولست که من سعادة المؤمن دابة یرکبها فی حوائجه و یقضی
علیها حقوق اخوانه یعنی از جمله سعادتهای مؤمن آنست که
چهارپایی داشته باشد که سوار شود در کارهای خود و بر آورد
حقوق برادران ایمانی خود را و مراد آنست که در بیماری و آمد
از سفر و سایر مواضع مقرر بدیدن ایشان رود و در کتاب کافی
و تهذیب از آن حضرت روایت شده که من اشتری دابة کان
له ظهرها و علی الله رزقها یعنی هر که خریداری نماید چهارپایی
پشت آن از برای او خواهد بود و روزی آن بر خدا است و در
کافی و تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت مذکور
است که خطاب بشیعیان فرموده که اتخذوا الدابة فانها زین و
تقضی علیها الحوائج و رزقها علی الله جل ذکره یعنی بگیرید
چهارپا بدرستی که آن زینت است و کارها بسبب آن ساخته
می شود و روزی آن بر خدا است بزرگ باد نام او و در کتاب
من لا یحضره الفقیه از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا

مرویست که من ربط فرساً عتیقاً محیت عنه فی کل یوم ثلاث
سیئات وکتبت له احدی عشر حسنة ومن ارتبط هجیناً
محیت عنه فی کل یوم سیئتان وکتبت له تسع حسنات ومن
ارتبط برذوناً یرید به جمالاً او قضاء حاجة او دفع 16
عدوّ محیت عنه فی کل یوم سیئة واحدة وکتبت له ست
حسنات یعنی هر کس به بندد اسبی نجیبی که پدر و مادرش
عربی باشد محو کرده می شود هر روز از نامهٔ اعمال او سه بدی
ونوشته می شود یازده خوبی و هر کس به بندد اسبی هجینی یعنی
انچه پدرش عربی و مادرش یابو باشد محو می شود هر روز
از و دو بدی و نوشته میشود برای او نه خوبی و هر کس به بندد
یابوی بقصد زینت یا قضای حاجت یا دفع دشمن محو میشود
هر روز از وی یک بدی و نوشته می شود شش خوبی و این حدیث
تتمهٔ دارد که مشتملست بر بیان بعضی از علامات خوب
که در اسب می باشد با بعضی از احادیث دیگر که مناسبست
در جای خود مذکور می شود انشاء الله تعالی

باب دویم

باب دویم در شناختن سال است از دندانها بدانکه اسب
مهر را از روز نخست تولد تا نهم شروع در برآمدن دندانها می شود
وهشت زیر و شش بالا بر می آید چهار از انجمله که در میان واقع است
دو از پایین و دو از بالا در لغت عرب انهارا ثنایا می گویند و چهار
دیگر را واسطات و چهار دیگر که بر اطراف است رباعیات گویند
و در سال اول مجموع دندانها کوچک و نرم و سفید می باشد برنگ
صدف و در سال دویم مایل بزردی شوند و در اواسط سال سیم
شروع در افتادن ثنایا شده در آخر همین سال دندانهای بزرگ
برآید و در سال چهارم بهمین عنوان واسطات افتاده عوض برآید
و در سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانها
های دوازده گانه افتاده عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی
برآمده باشد و تا این مرتبه بسبب کثرت و تواتر تجربه
دلالت علامات معلوم شده است اما مراتب بعد ازین از بعضی
کتب این فن چنین مفهوم می شود که چون شش ساله شود سرهای
دندانها سیاه شود و در سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسلی مبدل

کرده ودر هشت سالکی واسطات بدان رنک شوند ودر نه
سالکی رباعیات وچون ده ساله شود رنک انکه پیش از ثنایا
متغیر شده کرد رنک شوند ودر سال یازدهم واسطات چنان
شوند ودر سال دوازدهم رباعیات ودر سیزده سالکی همچنان
باشد وچون چهارده ساله شود دندان بالای رباعیات
سفید شود ودر سال پانزدهم مجموع رباعیات سفید باشد
ودر شانزده وهفده واسطات وثنایا را بترتیب رنک کردیده
در هیجده سالکی تمام دندانها سفید باشد ودر سال نوزده هم
ثنایا میل برنک خاکستری نماید ودر سال دیکر مجموع دندانها
خاکستری شوند باین ترتیب اول از ثنایا شروع شود واخر
رباعیات رسد وسه سال دیکر کبود شوند ودندانها [illegible]
ید بهمان ترتیب وسه سال دیکر چنان شوند وحرکت کنند باز بهمان
ترتیب ودر سی ودو سالکی مجموع دندانها بیفتند واز علف
خوردن باز مانند ونادر باشد که اسب باین سن برسد ودر
باب این علامات اختلاف بسیاری در نسخها بنظر رسید

آنچه

آنچه باعتقاد نزدیکتر بود نوشته شد وظاهرا درین معنی
ایلجیها نیز مختلف میباشند ودر اکثر این مراتب حکم جزم نمیتوان
کرد واسب الجه دندانی چند غیر ازین دوازده دندان میباشد چهار
از ایلجیها که از رباعیات آشتو تر است قواح وتتمة [illegible] کویند
وچون احوال آنها مضبوط نیست از آنجهت مذکور نشد وغایت
قوت وکمال اسب در سال دوازدهم است وچون از آن مرتبه
کذشت شروع در تنزل میکند وچنین مشهور است که اکر اسب را
خصی کنند در هر سال که باشد بهمان نشانها میماند ودندانها
بیش چندانی متغیر نمیشود

باب سیم

در ذکر رنکهای
چهارپایان ارباب حقایق کونا کون چنین تصویر کرده اند که الوان
نژادها دو طرف میباشد یکی سیاه محض که از آن تیره تر نشاید دیکری سفید
بحتی که هیچ شایبه از رنک دیکر نداشته باشد ومیان
این دو طرف رنکهای بسیط ومرکب غیر محصور متصور است
که بعضی از آنها در بعضی را چون نامی معلوم نیست هنکام تعبیر
بچیزی که شبیه باشند نسبت می دهند مانند عسلی وجوزی

وبزعم محرر این حروف اصل رنگها در اسب پنج است سیاه
وسرخ وزرد وکبود وخاکستری وسفید وباقی رنگها
بانیها باز می گردد یا از اینها مرکب میباشد چنانکه از ملا
حظهٔ تفصیل آن معلوم می شود اما سیاه که عرب آنرا ادهم گوید
آنچه در کمال تیرگی باشد وهمچنین آنچه برنگ فیل وگاومیش
باشد خوب می دانند مگر بعضی را که سرخی در چشم داشته باشند
که در آن صورت دیوانه ولگدزن وسرکش خواهد بود
وآنچه در حوالی سوراخ بینی سرخی داشته باشد وشکمش
بزردی زند که عرب آنرا احوای گویند نیز خوب میدانند
واز رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی باشد ویال ودم آن
سیاه باشد که آنرا کمیت گویند از همه رنگهای بهتر است
وخود سرما وگرما وگزیدن پشه ومگس وزنبور وکیک وگر
سنگی وتشنگی ومرض وسختی از همه صبورتر میباشد وابلق
چند قسم است بعضی بسیاهی مایل وبعضی بسرخی وبعضی صاف
وبعضی بیرون وضابطه در جمیع اقسام آنست که هرگاه یال

ودم آن سیاه باشد کمیت گویند واگر سرخ رنگین یا مایل بسفیدی
باشد اشقر وبهترین رنگهای اشقر آنست که بگل ارمنی شبیه
باشد واسبان اشقر تند ودونده می باشند اما سم وکمر ایشان
سست می باشد وصبر بر گرسنگی وتشنگی ندارند وآنچه
از کمیت واشقر کم رنگ تر باشد مثل سرخی گلی که از آن گلاب
گیرند اگر هیچ شایبه از رنگی دیگر نداشته باشد خوبست
واگر از رنگهای زرد که سمند گویند آنچه بزردی تخم مرغ ماند
وگلها بقدر درهم از اصل بدن کم رنگ تر داشته باشد وآنچه
برنگ صندلی وزانو ویال ودم سیاه باشد وبر پشت از یال
تا دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوبست واسبی که سبز و
سیاه باشد خنگ وکبود نیز گویند ورنگ آن فی الحقیقه مرکب
از سیاهی وسفیدیست یعنی بعضی از تارهای موی آن سیاه
وبعضی سفید است خوب میدانند خصوص بعضی را که گلها
مایل بسرخی بقدر درهم داشته باشد وکبود خاکستری که
هر تار موی آن خاکستر گونست بد است واین قسم است از

جملهٔ اصول خمسهٔ الوان شمرده شد و از اسبان سفید که
اشهب گویند بعضی دهن و پیشانی و دست و پای و چشمها
و دم و یال و سم آن سیاه باشد بسیار خوب و مبارک است
و اگر دست و پا و سم آن سفید باشد ضعیف و سست
میباشد و از رنگها آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای کوچک
مخالف رنگ اصل بدن داشته باشد چندانی خوب نیست
و همچنین مدبر یعنی آنچه بجای نقطهای کوچک نقطهای ۲۲
بزرگ باشد و ملمع یعنی آنچه بجای آن نقطها کلفهای بزرگ
باشد مثل پلنگ بد است و همچنین ابلق و چنین مشهور است
که اسب نجیب عربی ملمع و ابلق نمیباشد اینست خلاصه
الوان عربان بجهت هر یک از رنگهای مذکور اقسام اثبات
کرده اند و هر یک را نامی قرار داده و چون در خوبی و بدی
فرقی چندان ذکر نکرده اند ازین جهت مذکور نشده و
مؤلف کتاب اقوال کافیه چنین نقل کرده که شیبان
عبد العزیز بعد از آنکه با مروان حمار جنگ و جدال پیشه

نمود

نمود و اکثر لشکر او کشته شدند قرار بر فرار داد و لشکر مروان
از پی او میرفتند و در اثناء گریختن غلام خود را فرمود به بین
از لشکر مروان کسی جدا شده و بما نزدیک رسیده یا نه غلام
گفت مردی بر اسبی سفید سوار از لشکر پیش افتاده و بما نزدیک
۲۲ شده شیبان متوجه آفتاب شد و غلام را گفت رو بآفتاب ببین
بران که اسب سفید تاب مقابله آفتاب ندارد بعد از ساعتی
باز غلام را فرمود ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه گفت
شخصی بر اسب سیاه سوار است و از همه لشکر بما نزدیک تر شده
فرمود میان گل و زمین سست بران که اسب سیاه در گل توانائی
ندارد بعد از زمانی باز از غلام پرسید گفت سواری بر اسب
اشقر میرسد فرمود میان سنگستان و زمین صلب بران که
سم اشقر سست میباشد بعد از لحظه باز پرسید غلام گفت
سواری بر کمیت نزدیک رسیده و بحسب اتفاق آن غلام نیز ۲
سوار بود و چون شیبان می دانست که کمیت
بر اسب کمیت ۲ بهتر نیست و هیچ گونه عاجز نمیشود اسب خود را
بغلام داد و اسب او را گرفته سوار شد و بسوی دشمن

باب چهارم

بازگشته آمد درا بقتل رسانید و باز شروع در کر نر کرد تا
هنگامی که از بیم دشمن نجات یافت باب چهارم در ذکر غره
وتحجیل وسایر علامات که از اختلاف الوان یافت شود
هر اسبی که یک وبی نشان باشد آنرا بهیم و صمت گویند و سفیدی
٢٤ که بر سر بینی یا لب بالا باشد آنرا رثمه و اسب را ارثم گویند و سفیدی
پیشانی اگر بقدر درهم یا کوچکتر باشد آنرا قرحه و اسب را اقرح
گویند و اگر بزرگتر باشد آنرا غره سایله گویند و سفیدی
که بر چهار دست و پای یا دو پای و یک دست یا دو یا یکپا از
باشد آنرا تحجیل و اسب را محجل گویند و چون ذکر بعضی از
علامات در احادیث وارد شده مناسب چنانست که
اولا شرح آن احادیث پرداخته شود و بعد از آن اقوال
علماء سلف مذکور گردد در کتاب من لا یحضره الفقیه
از سید و سرور کاینات علیه و آله صنوف الصلوات چنین
منقولست الخَیلُ مَعقُودٌ بِنَواصِیهَا الخَیرُ اِلی یَومِ
القِیمَةِ وَالمُنفِقُ عَلَیهَا فِی سَبِیلِ اللهِ کَالبَاسِطِ یَدَهُ

بِالصَّدَقَةِ

بِالصَّدَقَةِ لا یَقبِضُهَا فَاِذَا اَعدَدتَ شَیئًا مِنهَا فَاَعِدَّهُ اَقرَحَ اَرثَمَ
مُحَجَّلَ الثَّلاثَةِ طَلقَ الیَمِینِ کُمَیتًا ثُمَّ اَغَرَّ تَسلَمُ وَتَغنَمُ یعنی خیر و برکت ٢٥
در کاکلهای اسبان بسته است تا روز قیامت و هر کس نفقه
دهد اسبان را در راه خدا مانند کسی است که دست بصدقه
دادن گشاده باشد و هرگز دست از آن نه بندد پس هرگاه
خواهی اسبی برای خود مهیا سازی آماده کن آنچه اقرح
ارثم محجل الثلاثة مطلق الیمین کمیت باشد یعنی اسبی که پیشانی
و سر بینی و دو پای و دست چپ آن سفید و دست راستش
بهمان رنگ اصل بدن و رنگ اصل بدنش کمیت باشد بعد از بیان
علامات میفرماید ثم اغر یعنی بعد ازین مرتبه مرتبه اسبی است
که غره داشته باشد باز میفرماید تسلم تغنم یعنی اگر با این اوصاف
و علامات اسب داشته باشی سالم خواهی بود و غنیمت خواهی
برد و در کتاب مذکور از صدرنشین مسند ارتضا یعنی حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا روایت شده که فرمود اَهدی
اَمِیرُ المُؤمِنِینَ عَلَیهِ السَّلامُ اِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ

وآله اربعة افراس من اليمن فاتاه فقال يا رسول الله
اهديت لك اربعة افراس قال صفهما فقال هي الوان
مختلفة قال فيها وضح قال نعم قال فيها الاشقر به وضح
فامسكه علي قال وفيها الكميتان اوضحان فقال اعطهما
ابنيك قال والرابع ادهم بهيم قال بعه واستخلف به نفقة
لعيالك انما يمن الخيل في ذوات الاوضاح يعني هدية
آورد امير المؤمنين عليه السلام بسوی حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم چهار اسب از یمن پس بخدمت
آنحضرت آمد وگفت ای فرستاده خداوند هدیه آورده
ام از برای تو چهار اسب گفت ذکر کن رنگهای مختلف دارند
پرسید در آن میان آیا اسب وضح هست یعنی آنچه سفیدی
بر دست و پای یا پیشانی داشته باشد امیر المؤمنین
علیه السلام جواب داد آری که یکی از آنها اشقر واضح اسب
آنحضرت فرمود که آنرا بجهت من نگاه دار امیر المؤمنین
علیه السلام گفت دو کمیت اوضح نیز هست فرمود آنها را

بفرزندان خود یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام
بخش گفت چهارم ادهم بهیمست یعنی سیاه یک رنگ فرمود آنرا
بفروش و پول آنرا بسبب فروختن آن نفقه جهت عیال خود بده که
میمنت و مبارکی اسب منحصر است در آنها که اوضح باشند واین
نیز در کافی مذکور است با اندک تفاوتی و تتمه نیز از حضرت
امام رضا ع روایت کرده که بعد از نقل این حدیث فرمود کرهنا
البهيم من الدواب كلها الا الحمار والبغل وكرهت شبهه
الاوضاح في الحمار والبغل الا اللون وكرهت القرح في البغل
الا ان يكون به غرة سائلة ولا اشتهيها على حال یعنی
مکروه و ناخوش است نزد ما آنچه یک رنگ باشد از چهار
پایان مگر الاغ و استر و من ناخوش میدانم نشانه سفیدی
را در الاغ و استر مگر یک رنگ و همچنین ناخوش میدانم سفیدی
پیشانی را در استر مگر آنکه تا سر بینی رسیده باشد و همه تقدیر
یعنی خواه تا سر بینی رسیده و خواه نرسیده باشد خواهان
آن نیستم و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن امام معصوم

مرویست که مَن ارتبط فرساً اشقرَ او اغرَّ او اقرحَ فإن کان ابزحها
بالغرّة بِه وضحٌ فی قوائمه فهو احبّ الیّ ولم یدخل بیته
فقرٌ مادام ذلک الفرس فیه وما دام فی طلب صاحبه لم
یدخل بیته حیف یعنی هر کس به بند د اسبی اشقر صاحب
قرحه یا غرّه پس اگر غرّه سائله داشته باشد و سفیدی در
دست و پای آن باشد دوست می دارم و داخل خانهٔ
او نمی شود فقر و احتیاج تا آن اسب در آن خانه باشد و مالک
آن اسب باشد ظلم داخل خانهٔ او نمیشود و این تتمهٔ حدیثی
است که در باب اول مذکور شد و نیز در کتاب مذکور از آن
حضرت منقولست که مَن خرج من منزله او من منزل غیر منزله
فی اوّل الغداة فلقی فرساً اشقرَ بِه اوضاحٌ بورک له فی یومه
وان کانت به غرّةٌ سائلةٌ فهو العیش ولم یلق فی یومه
ذلک الا سروراً وقضی الله حاجته یعنی هر کس از خانهٔ
خود یا خانهٔ دیگری غیر خانهٔ خود بیرون رود در اول روز
برخورد بر اسبی اشقر که سفیدی در پیشانی یا دست و پای

آن باشد

آن باشد مبارک است برای او آن روز و اگر آن اسب غرّهٔ سائله
داشته باشد تمام عیش و شادی ما است و نمی بیند آن روز
مگر خوشحالی و بر می آرد خدا یتعالی حاجت او را اینست آنچه
باز احادیث مستفاد شده و از کتب این فن چنین معلوم
میشود که غرّه و قرحه و تحجیل میمون و مبارکست و خصوص
اسب سیاه چهار دست و پا سفید که پیشانی و لب بالای آن سفید
باشد و همچنین اسبی که دو پای و دست چپ آن سفید باشد
و دست راست برنگ بدن که آنرا مطلق الیمین گویند از هر
رنگ بوده باشد و پاها سفید نباشد آنرا اعصم می خوانند
و بد میدانند امّا در صورتی که دو دست آن سفید است
که پیشانی سفید باشد چندان بد نمیدانند و اعصم نمیگویند
و اگر یک پای سفید باشد آنرا ارجل گویند و بد دانند
خصوص اگر پای راست باشد امّا اگر آن حالت پیشانی
سفید باشد خوب می دانند و در اشعار عربی مدح آن
هست و اگر یک دست و یک پای خلاف یکدیگر سفید

باشد یعنی یکی از آن است و یکی از چپ بد میدانند و آنرا اشکال
واسب را مشکول میگویند و در تفسیر اشکال بعضی یکی از چهار
دست و پای مطلق و باقی محجل و بعضی یکی از آن اغلب محجل
و باقی مطلق گفته‌اند و آنچه اول مذکور شد اصح است
و بعضی گفته‌اند اگر مشکول سفید که در پیشانی داشته
باشد مکروه نیست و اسبی که در پیشانی مویی چند سیاه
داشته باشد که آنرا غره و یا قرحهٔ شهبا گویند و همچنین اگر
بموضع غره خطی سفید از چشم تا چشم کشیده باشد یا در [illegible]
غره خطی سیاه باشد که راه به بیرون نداشته باشد این هر سه
قسم را بد میدانند و اسبی چشم کبود خصوصاً که یک چشمش
کبود باشد که آنرا اخیف گویند بد است و همچنین اسبی
که بر زبانش خطی چند سیاه باشد یا در اندرون دهان یا در
خصیه یا در سفیدی چشم نقطه‌های سیاه باشد یا در سیاهی
چشم نقطه‌های سفید یا بر خصیه موهای سیاه داشته باشد
و همچنین اگر بعضی از تارهای موی دمش سفید و باقی برنگ دیگر

باشد بد میدانند و بعضی گفته‌اند اعم اگر سمش سفید
باشد بد است و الا خیذان مکروه نیست و اسبی که سینه
اش بقدر یک سبر یا کمتر یا بیشتر خطی سفید باشد مبارکست
باب پنجم در ذکر آنچه تعلق بهیئات و اعضا دارد گوش
اسب می باید که راست و تند چون گوش آهو و بقدر بلند
و از یکدیگر دور و تنگ سوراخ باشد و اندرونش پر موی نباشد
و سرش بطرف راست یا چپ مایل و بیخش سست بمرتبه‌ئی
که مایل یا افتادن شود نباشد و بلندی استخوان میان دو
گوش که محل رستن موی کاکل است از هر دو یکسان دور باید
و بیکی نزدیکتر نباشد و موی کاکل بلند و پیشانی بی گوشت
و چون به پیشانی شیر و کاو پهن و در فرو رفتگی که در استخوان
بالای چشم است تنگ و پر باید و بر آمدگی بالای چشم زیاده بلند و
نباید و چشم هر چند سیاه و صاف باشد مانند چشم آهو
بهتر است و در وقت نگاه کردن باید نظر را بلند و چشم را
گشاده دارد و تند نگاه کند و اگر بعد از تعب و ماندگی

بسیار چشم را تنك و نظر را افتاده داشته باشد یا بسیار
چشم نگاه کند و روی را بجانبی آن چشم مایل دارد هرچند
عیب نیست و پلك چشم رقیق و تنك باید و اگر غلیظ
باشد بمرتبهٔ که هنگام چشم بهم زدن دشوار بیکدیگر رسد
عیبی عظیم است و باید که نور نظرش ضعیف نباشد و شبکور
نباشد و استخوان بینی راست و بی گوشت باید و بهیچ وجه
برآمدگی و فرورفتگی نداشته باشد و سوراخهای بینی هرچند
کشاده و نزدیک بیکدیگر باشد بهتر است و لبها باریک
و بلند و دهان فراخ و موضع برآمدن دندانهای آخرین
یعنی اضراس قوی و پهن باید و میان لب و پیشانی هرچند دور تر
و صفحهٔ دو کشیده تر باشد بهتر است و مجموع سر و روی بی
گوشت و نازك پوست و بلند و افراخته و فرجه میان دو
استخوان زیر گلو فراخ باید چنانکه دو انگشت سر اسپ در گذرد
و از گردن جائی که بسر پیوسته است که عرب آنرا فایق گوید بلند
باید که اگر آنجا بلند باشد تمام گردن بلند خواهد بود و گردن

هرچند بلند تر است بهتر است و موی یال نیز بلند باید و در
گوشت یال غرق گردد و طرفه گردن میباشد آنجا که موی یال ضعیف
یال بر آمدن هرچند قوی تر باشد بهتر و طیل قوت گردن خواهد
بود و گردن بقدر بهتر باید نه زیاده و اسپی که گردنش کوتاه و کرد
باشد معیوب بیندا شد و مجموع گردن از پشت افراخته تر و بلند
تر و میانش از طرفین برآمده تر باشد و اگر اصل گردن یا میانش
افتاده باشد مذموم است و برآمدگی گردن آمیز بالا است
بلند و از شانه دور و شانه پهن و پشت کوتاه و پر گوشت
و افتاده و سخت باید چنانکه اگر دست نهند پشت فرو نگردد
و کفل با پشت پیوسته و در مادیان کوتاه و در اسپ بلند باید
و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها از یکدیگر دور باشند
و دو طرف کفل یکسان بمرتبهٔ که هیچ یک برآمده تر از دیگری
نباشد و استخوان دم راست و کوتاه و موی بلند باید
و مکروه است که دم را بیکطرف مایل دارد و علت این عادت
میباشد و همچنین مکروه است که دم از کفل بیرون آمده تر

باشد واین در اصل خلقت می باشد و نیز کردن آنجا که سینه بغل
کند پهن و اصل سینه نیز پهن وکشاده و پر باید و دو گوشت
باین که از دو طرف سینه بر می آید هر چند بیرون آمده تر باشد
بهتر است و بر آمده که هر دو یکسان باید و استخوان پهلو قوی
و بیکدیگر پیوسته و شکم کشاده و کشیده باید و دو خصیه
مثل یکدیگر باشند و بسیار بزرگ و آویخته نباشد واگر
یکی بزرگتر از دیگری یا در اصل یک خصیه داشته باشد
معیوب خواهد بود و ذکر نیز بلند و ناخوش مکروه هست
و استخوان بازو که میان شانه و ساعد است کوتاه و استخوان
ساعد که پایین تر از بازو است و زراع نیز کوتاه قوی و بلند
و بی گوشت و باریکی صیانتش بلند و همچنین استخوان بالای
ساق بلند باید و چنین گفته اند که وسط ساق پا را اگر
از پیش ملاحظه کنند باریک باشد واگر از پهلو بنگرند
پهن نماید و اگر از عقب نظر کنند متوسط باید و زانوها
در بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر ساق سیاه و نرم و

خرکمان دست و پا که عربان آنرا رسغ و ترکان بجاولوق
گویند قوی و کوتاه باید و سست نباشد چنانکه سم گاهی بطرف
راست و گاهی بجانب چپ مایل شود و این عیب در پایش از دست
بیشتر میباشد و همچنین میباید که راست بر سم نباشد بلکه قدری خمیدگی
داشته باشد و این راستی در پا چندان عیب نیست و سم پهن
و سیاه و میان تهی باید و سرش بجانب راست یا چپ مایل نباشد
واگر پیش سم بلند و عقبش تنگ باشد مذموم است و از نوشیروان
منقول است که گفته بهترین اسبان آنست که عضوش سه دراز
و سه کوتاه و سه سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش و گردن
و رانها است و سه عضو کوتاه استخوان دم و خرکمان و پشت است
و سه عضو پهن پیشانی و سینه و گردن است و سه عضو غلیظ
موی کاکل و عصب دست و پا و رانهاست و سه عضو وسیع سوراخ
بینی و زیر گردن و شکم است و سه عضو صافی موی یال و پوست کفل
و اصل سم است و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است

باب ششم در اتمام آنچه متعلق است باندام و ذکر علامات

نجابت و تندی هر گونه اسبی قابلیت تربیت دارد مگر آنچه میان
چشم و بینی نداشته باشد و آن دو نشانه است در دست و بازو
ها از طرف اندرون و دو نشانه در پای نزدیک بزانو نیز از طرف
اندرون مانند چرمی که آتش دیده باشد سخت و بهم کشیده و از
کتب این فن چنین معلوم می‌شود که این نشانها اثر چشم
و بینی است از آنجهت که کره در وقتی که در شکم مادر است سر خود
را در زیر شکم خود می‌دارد چنانکه چشمها در میان دستها و بینی
در میان پاها واقع می‌شود و بدین سبب این نشانها بهم میرسد
پس اگر این علامتها چنانکه مذکور شد نباشد معلوم میشود که در
شکم مادر بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست اما در کتاب
من لا یحضره الفقیه از حماد بن عیسی منقولست که گفت از منبع
حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم
که چرا میان دو دست چهارپایان دو نشانه میباشد
بشکل داغ آنحضرت فرمود این موضع سوراخهای بینی است
وقتی که در شکم مادر بود و این حدیث تکذیب سخن سابق

ونظر عقل

ونظر عقل نیز دور نمینماید که هرگاه چشمها در میان دو دست
باشد بینی میان پاها رسد و بالجمله علت حدوث آنها
هرچه باشد از دلایل نجابتست و اسبی که خالی از این نشانها
باشد معیوب و مذموم میدانند و چنین گفته‌اند که دو
استخوان که بر دو طرف زانوی دستاست باید یکی موازنه
باید کرد اگر آنکه زیر زانوست بلندتر باشد از آنکه بالای
زانوست آن اسب البته تند و دونده خواهد بود و در
اخلاف این یعنی آنچه بالای زانوست بلندتر از زیرین باید و این
صورت اگرچه نادر و کم یابست و خوش نما نیست بلکه اگر
عکس این باشد بنظر خوشتر آید اما از عمده علامات تندی
و دوندگی شمرده دیگر از علامات نجابت آنست که بلندی رو
از میان هر دو سوراخ بینی تا مقابل هر دو چشم مساوی باشد
با استخوان بازو و از آن بلندتر نباشد و اهل هند درین
باب اهتمام تمام دارند و این را از نشانهای عمده در خوبی میدانند
دیگر از علامات آنکه بلندی گردن یعنی از محل رستن موی

کاکل تا سر دوش که آخر یال است مساوی باشد با مجموع
پشت و کفل که اول آن سر دوش و آخرش فرو رفتگی دم است
و در وسعت سوراخ بینی مبالغه بسیار نموده‌اند که در دویدن
از دهکده نفس زدن عاجز نشود و گاه باشد که اسب تمام خلقت
خوش صورت را بدین علت بینی شکافند و بدو هیأت کنند و در
وقت دویدن باید که دست را بلند کند چنانکه بموضع
گذشتن تنگ نزدیک شود اما بشرطی که سر سم آن تمقدار
بلند نشود بلکه او نجیه باشد و چنین منقولست که عبد
الرحمن ابن ام الحکم که حاکم کوفه بود هزار اسب را در معرض
دوانیدن آورد و ابن اقیصر اسدی که باسپ‌شناسی مشهور
و معروفست طلبید سوال کرد که ازین هزار اسب کدام سبقت
میگیرد اشارت بمادیانی کرد گفت این اسب بر همه پیشی میکرد
اما همان لحظه خواهد مرد از ابن اقیصر پرسیدند که بچه
سبب حکم کردی که این مادیان از همه تندتر است گفت
دیدم که در رفتار یکی شانه را بلند میکرد و دیگری را

میگذاشت

میگذاشت و مجموع دست و پای را گشت و همچنین دست
و پای چپ را بسرعت حرکت میداد و دو دست را بطریقی میداد
که بموضع گذشتن تنگ نزدیک میشد و اینها علامات
چالاکی و تندی است پس پرسیدند که چون دانستی که هلاک
میشود گفت سوراخ بینیش تنگ بود و در نفس زدن عاجز میشود
باب هفتم در دوایر و سایر علامات ظاهر پیشانی که در موی هم
رسد باعتبار رسبا هست آنرا دایره گویند و دایره در چهار
موضع باتفاق شوم و مذموم است اول میان سینه دوم سر دوش
باحوالی آن سوم دو طرف زهار از چپ و راست آنجا که گاهی اسب
دم خود را می‌زند یعنی تهیگاه چهارم میان پیشانی و چنین گفته‌اند
که اگر در میان پیشانی یک دایره باشد خوبست اما اگر دو دایره
باشد بسیار بد است و دیگر دوایر که در اسب میباشد بعضی
مکروه نمیدانند و طایفه از متاخرین گفته‌اند بر دو سنخوان
که از طرف راست و چنین بر گوش بر آمده اگر دایره باشد
بد است و در بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد بسیار

خوب نیست ولکن اینکه دایره باشد یا اصلا در آن موضع
دایره نباشد بد است چنانست که اسبی چشم یا بی چشم باشد
واگر در عرض گردن دایره باشد چنین گفته اند که اگر بلند
نزدیک است مکروه است واگر به سینه نزدیک تر است
خوب نیست و در زیر گردن بر اطراف سینه اگر دو دایره باشد
مبارک است و بر پهلو آنجا که پای سوار است دایره مکروه است
خصوص جانب راست و بر ذراع از طرف بیرون یا اندرون اگر
دایره باشد بعضی مکروه دانسته اند واسب وقتی که نشسته است
اگر سر را بجانب راست و چپ اکثر اوقات حرکت دهد بد
میدانند و اسبی که بر روی جانب گردن یا سینه چون دو پا دا
فرو رفتگی داشته باشد مبارک است و از اهل هند منقول است
که دایره زیر موی کاکل خوب میدانند و همچنین اگر لب
بالا دو دایره باشد نزدیک بیکدیگر خوب میدانند و اسبی
که روی و سینه اصلا دایره نداشته باشد بد میدانند
و همچنین دایره ذراعیه و دایره زیر گوش را بد میدانند

واگر در زیر

واگر در زیر چشم یا زبر زانوی دست و پای از طرف اندرون یا
بیرون زیر بینی دایره باشد مکروه میدانند و دندان بلند که از لب
بلند تر باشد و همچنین اسبی را که بیهوده دست بر زمین زند بد می
دانند و بعضی علامات دیگر کان دارند و خوب می دانند و دعوی
میکنند که اگر کسی اسبی متصف بدان علامات بوده باشد هرگز بیمار
نمی شود و پیر نمیگردد و نمی میرد و ازین مقوله سخنان که هیچ عاقل
در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی غریب درین مقام منقول است
که طایفه از اهل هند موسوم آمد و شد کشتی در عدن بودند و
شخصی اسبی در معرض فروختن داشت مردم هند آن اسب را
دیدند و رغبت تمام در خریدن نمودند و بسیاری بر قیمتش
افزودند و بسعی تمام خریدند شخصی ازیشان سوال کرد که این اسب
چه خوبی دارد گفتند هرگاه پادشاهی اسبی باین علامات داشته
باشد صد سال عمر کند و هرگز پیر و غمناک و بیمار نمیشود و
بعد از آن بجانب هند روان شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه
خود کسی بمژده آن فرستادند و از جانب او نیز احکام و نوشتها

مشتمل بر سفارش و تاکید در نگاهداری آن اسب میر سید
تا هنگامی که بدر خانهٔ پادشاه رسیدند و او را خبردار کردند
از غلبهٔ خرمی و خشنودی با حضار مجلس باستقبال شتافت چون
بدر خانه رسید با رفقا آن اسب را سجده کرد پس متوجه ملاحظهٔ
یکان یکان از اعضایش شد وقتی که بعقب آمد کفل را دید
اسب لگدی بر سینهٔ آن پادشاه زد و همان لحظه رشتهٔ حیات
که شیرازهٔ التیام نفس و بدنست گسیخته شد و آن خرمی
بسوگواری مبدل گشت و این معنی تنبیه است بر انکه
بمحض گمان و توهم اینقسم اعتقادات نباید داشت و بی دلیل
قطعی یا حجت شرعی فریفتهٔ سخن خود رایان نباید شد و جز
خدای عالم را سجده نباید کرد **باب هشتم** در بیان
اقسام اسبها و خواص هر یک بدانکه بهترین اقسام اسبی
اسب که پدر و مادرش عربی اصیل باشد و اسبان طوایف عرب
چندان با یکدیگر تفاوت ندارند و از همه بهتر اسب حجاغنی است
که در حوالی کوهستان و زمین صلب نشیمن داشته از آن جهت

که دست و پای کره از آغاز تولد بسنگلاخ و زمینهای
سخت عادت میکند و مشق ریاضت میرسانند و این قسم
که عربی خالص باشد عتیق گویند در دویدن از همه پیشتر است
و در اقسام جنگ و بازی که محتاج بحرکتهای مختلف باشد
اطاعت و فرمان برداری بیشتر از سایر مراکب مینماید
و شکل و جمالش در نظر از همه خوشتر جلوه گر است و در طلب
هر گونه خواهش و گریختن از هر قسم مکروه سایر مراکب
بگرد کش نرسند اما چون نازک اندام میباشد و اکثر در
صحراهای هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته بر زحمتها
سختیها چندان صبر ندارد و در دویدن نیز چون زود
از جای میرود زود عاجز می شود بخلاف اسبان ترکی
که بعربی برذون گویند چون در اصل خلقت کوتاه خانه و کره
جثه و درشت استخوان میباشند و در نمایش و تندی
و پیچ و خم حرکت با اسب تازی نمیرسند اما تاب بر ریاضت
و صبر بر زحمت بیشتر دارند و چون مولد و منشاء

ایشان لکثرة کوهستان و زمینهای صلبست از آن تولد
دست و پاشان بسختی خو گرفته و استخوانشان بسختی
کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند
که ابلق در ترکی بسیار و در عرب کمست ازین جهت
که فحل و مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و دشت و
بیشه و آب و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دا
رند نطفه نیز بالوان مختلف صورت پذیرد و اگر همین
ریگ روان و یا صحرای هموار یکسان در نظر است نطفه
جز بیک رنگ صورت نمی‌بندد و گفته‌اند که اگر کسی رغبت بتحصیل
ابلق یا املح یا محجل داشته باشد باید که در وقت ازدواج
جامه یا چیزی رنگارنگ بهیاتی که اسب را بآن الفتی
باشد بطریقی که خواهد در نظر اسب بدارد که این معنی
وسیله اختلاف الوان کره میشود و اسبان ترکی اکثر را
هوان و بر سبیل ندرت بعضی تند و دونده می‌شوند چنانکه
نقل کرده‌اند که یابوی در دو شب و یک روز نود فرسخ

تاخت کرده اما بیشتر کند و کاهل میباشند و بر مطلق
مرکب کند و خصوص یابو انزین کودن میگویند و آدم کند
شعی را باعتبار تشبیه بیابو کودن میگویند و قسم سیم
از اسب آنست که پدرش عربی و مادرش کودن باشد آنرا
نراهجین و قسم دیگر که عکس این باشد یعنی پدر کودن
و مادر عربی مقرف گویند و این دو قسم در بعضی صفات
به پدر شبیه و در بعضی بمادر مایلند و در حدیث ثواب
داشتن هجین و برذون آمده چنانکه در باب اول از دین
مرحله مذکور شد و در کتاب کافی از ابن طیفور روایت شده
که سألنی ابو الحسن علیه السلام ای شیئ ترکب قلت حمارا
بثلثه فقال بکم ابتعته قلت بثلثة عشر دینارا فقال ان هذا هو
السرف ان تشتری حمارا بثلثة عشر دینارا وتدع برذونا قلت
یا سیدی ان مؤنة البرذون اکثر من مؤنة الحمار قال فقال
الذی یمون الحمار یمون البرذون اما تعلم انه من ربط دابة
متوقعا به امرنا و یغیط به عدونا وهو منسوب الینا ادر الله

ورزقه وشرح صدره وبلغه امله وکان عونا علی حوائجه
یعنی پرسید از من حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که
بر چه سوار میشوی گفتم بر الاغ فرمود بچند خریدۀ انرا
گفتم بسیزده دینار ومراد از دینار یک مثقال شرعی طلای
سکه دار است فرمود این اسرافست که الاغی را بسیزده دینار
بخری ویابوی نگیری گفتم ای سید من ومن خرج یابو بیشتر
است از خرج الاغ پس گفتند آنکه مونت وخرج الاغ را میدهد
خرج یابو را نیز میدهد مگر ندانستۀ که هر کس یابوی بندد
که از آن توقع اعانت در معاملۀ ما یعنی جهاد در رکاب امام
زمان داشته باشد وخشمگین سازد بسبب آن دشمن ما را
وانکس منسوب بما وشیعیان ما باشد هر آینه حق تعالی بیا
میرساند روزی او را وگشاده میگرداند سینه ودل او را
ومیرساند باو آنچه میخواهد ومدد دلستان جهت برآمدن
حاجات او وچنین ظاهر میشود که ابن طیفور تعلق
بخریدن وی اسب عتیق نداشته واگرنه آن حضرت او را بخریدن

یابو ناموبعرفی ساخت وبتحصیل عتیق امر میفرمود
ودر فرق میان مادیان وفحل در بعضی اوصاف وذکر مجملی
از صفات ذمیمه آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل واندام و
علامات مشترک میان هر دو قسم است مگر بلندی وکوتاهی
کفل چنانکه ایمائی بآن نیز واقع شد همچنین کوتاهی کردن
مادیان آنقدر عیب نیست که در اسب نر ومیان دو ران مادیان
شکم تر بهتر است چه اگر فراخ باشد پایش سست خواهد بود
دیگر بسیار خفتن در مادیان عیب است واسب نر اگر بسیار خوابد
ودر خواب ناله کند پسندیده است همچنین در علف خوردن
محل باید آهسته آهسته علف خورد وساعت بساعت سیر بر
داشته زمانی توقف کند بخلاف مادیان که باید علف را بزودی
تمام بخورد وتوقف نکند ودر ترجیح یکی ازین دو قسم بر دیگری
از هر طرف سخنان گفته اند ودر طریق عامه از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله ترغیب بر داشتن مادیان روایت شده از
اینجهت که هم منفعت سواری حاصل میشود وهم کره می آورد

ویکی از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ هرگز بر اسب
نر سوار نمی شد از سبب آن پرسیدند گفت فحل نجیب در اثنای
حرکت بول را محبوس میدارد وگاه باشد که باین علت بترکد بخلاف
مادیان که هرگاه ضرور شود آب می اندازد و بدین سبب آسیبی
نمی پذیرد و بعضی مطلقاً فحل را بهتر میدانند از انجهت که
توانا و تر صبور تر میباشد و آنچه بتحقیق پیوسته و از
قدما منقولست آنست که در غارتها و شبخون و سایر مواضع
که اختفا و پنهانی مطلب باشد مادیان چون شیهه کمتر
می کشد بهتر است و در جنگ صف با قلعه گیری فحل مناسبت
چه قوی تر و جهنده تر و تند تر می باشد و در مشقتها و زخمها
اسب خصی از انجهت که صبر بر تحمل محنت و زحمت بیشتر دارد
و اکثر اقسام اسب خصوصاً فحل گاهی اختلاف ناخوش میدارند
که بعضی از انها بمعالجه و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج
نیست و چون در شناختن اسب معرفت این عیوب ضروری است
مجملی درین باب مذکور میشود از انجمله کری و کوری و کنگی

باینطریق

باینطریق معلوم میشود که از آوازها و اشکال مهیب متاثر
نمیشود و اگر مادیان را ببیند شیهه نکشد و از جمله عیوب
انست که چپ باشد یعنی در داخل شدن آبها یا بر آمدن
برجای بلند اول دست چپ را پیش گذارد و این عیب اکثر
در اصل خلقت باشد اما آنچه اکثر حادث می شود اول
حرونی است که از همه بدتر است و آن چنان باشد که در موضعی
بایستد و هر چند تازیانه زنند حرکت نکند دیگر ترسناکی
که از همه چیزها برمد دیگر دندان گرفتن و لگد زدن و گاه
باشد که چون سباع شود دیگر سرکشی چنانکه دهنه و
لجام را بدندان گیرد و هیچ گونه باز نه ایستد و گاهی رکابها
ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن کند دیگر انگر رفتن
و دویدن بجانب راست و یا چپ میل کند و گاه باشد که بهر
طرف رود و بهیچ وجه درست نرود دیگر شموسی و آن منع
کردن است از سواری و گاهی اینمعنی نسبت بیک شخص خاص
باشد بسبب عداوتی و بعضی اسبان خصوص ردیف را مانع می

شوخی دیگر منع نتین ولجام کردن ومضایقه در نعل بستن
اما اکثر اسبان بد نعل قوی وسخت سم می باشند وتاب
ریاضت می دارند دیگر عثار که سکندری گویند از سستی
دست ویا یا از کاهلی وگاهی علت آن امراض سینه باشد
دیگر خفتن در آب یا در ریگ روان دیگر بسیار افشاندن
دم براطراف وگاه باشد که در آلودگی بول وسایر کثافتها انحرکت
بیشتر واقع شود وهر یک از عیوب مذکوره علاج پذیر است
معالجهٔ آن در موضع مناسب مذکور خواهد شد وبعضی حوالی را
از جمله عیوب شمرده اند اگرچه بد نماست اما اسب احول را
مبارک میدانند ومیگویند دلدل احول بوده مرحله ثانیه
در آداب ترتیب وشرح مسابقت وذکر سایر مراکب وآن نیز
بر نه باب مشتمل است اول باب در متعلقات ازدواج وتربیت
کره تا هنگام سواری فحل ومادیان هردو نجیب وخوش رنگ
باید واگر پنج ساله باشند بهتر است ومادیانرا پیش از آنکه
بسال چهارم رسد فحل نباید افکند از انجهت که مغز استخوان

درسال سیم قوی گردد پس اگر دران سال آبستن شود هم مادیان
ناقص میماند وهم کره ضعیف وبی قوت خواهد بود وباید که اول
مادیانرا چند روز سواری کنند چنانکه اندکی میل به لاغری
کند وبعد از ان فحل ومادیانرا مکرر بیکدیگر نمایند تا هنگام
آثار رغبت از هر دو جانب ظاهر گردد وبعد از افکندن فحل
یک هفته صبر باید کرد وبعد از هفته اگر رغبت باشد باز
بجهانند وهمچنین تا سه نوبت پس اگر در یکی از این مراتب بار
گرفته باشد بعد از چهل روز مستحکم می شود وعلامتش آنست که
رغبت ندارد وفحل را مانع می شود وعلامت دیگر آنکه سر پستان
سیاه می شود وچنین گفته اند که اگر اول جانب راست از
پستان راست شروع در ورم وسیاهی کند کره نر خواهد بود
والا ماده واز حکیمان منقولست که در وقت اجتماع اگر باد
جنوب بوزد کره ماده صورت می بندد ونیز از ایشان نقل شده
که بهترین اوقات جهت فحل افکندن چهار ماه کانون آخر
وشباط واذار ونیسان است که پنجاه ویک روز بعد از نوروز

جلالی بانجام میرسد و فارسیان را اعتقاد اینست که بهترین
فصول او نیست دویم اذر ماه تا بیست و یکم اسفند است که مجموع
سه ماه و یک روز آخرش دوازده روز قبل از نوروز است
و ظاهرا این معنی نسبت بسردی و گرمی بلاد متفاوت میباشد
وضابطه آنست که ملاحظه حال کره نمایند که در وقت
اعتدال هوا و دمیدن علف متولد شود و مدت حمل
باتفاق کمتر از نه ماه نمی باشد و در اکثر آن خلاف کرده اند
بعضی یازده ماه و هشت روز گفته اند و جمعی یازده ماه و
یازده روز و طایفه دوازده ماه تجویز کرده اند و کره هرچند
در شکم بیشتر بماند قوی تر خواهد بود باید که در آن مدت ما
دیان را سواری نکنند و بهیچوجه زحمت نفرمایند و بعد از تولد
بهتر آنست که یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب آبستنی یا مانعی
دیگر میسر نشود بشیر حیوانی دیگر پرورش دهند و بعضی
خرما نیز میدهند پس اگر خواهند بزودی فربه و قابل سواری
شود و رنگ بدن و مویش صاف گردد شیر گاو و اگر غرض سبکی

ودوندکی باشد شیر گوسفند و اگر قوت و سختی استخوان مطلب
باشد شیر شتر دهند و بعضی در همان چند روز اول بعلف عادت
دهند و بعد از آنکه استخوان بقدری سخت شده باشد جو می
دهند از آنجهت که از سایر حبوب سبکتر و بجهت سینه بهتر است
و بعضی ذرت میدهند از این جهت که قوت بیشتر دارد و استخوان
را بزودی قوی میگرداند و بدین سبب هر قدر جو توانند خورد
اگر ذرت دهند نصف آن باید داد و بهترین تربیتها کره را
آنست که در زمینهای سخت و سنگلاخ آنقدر که دشوار
نباشد از عقب مادر بدوانند که سم و استخوانش بصلابت و سختی
برآید و اگر متوسط الخلقه باشد یعنی بسیار قوی و ضعیف
نباشد یکسال و نیم سواری نباید کرد و بعد از هیجده ماه شروع
در سواری کنند چه اگر قبل از آن شود خلل پشت و دست و پا
و مزاج ضعیف میگردد و اگر از آن مرتبه تاخیر کنند سر سخت
و خر دل و دست و پا سنگین می شود و بعضی گفته اند
مادیان را در چهار ماهگی سوار باید شد و اگر زیاده ضعیف

یا قوی باشد تاخیر یا تقدیم سواری جایز است باب دوم
در آداب سواری اول که زین بر پشت کره گذارند هر چند
تندی و بدخویی کند پسندیده است از اینجهت که علامت
شوق و توانائیست و اگر در آن وقت بدخو نباشد سست
و کاهل خواهد بود و اگر زیاده سرکشی کند چندان بر دست
و پا و ممکند بر گردن افکنند و اگر در زمین هموار میسر نشود
میان آبی عمیق برده بجد اره کنند مقید سازند و دو سه
روز اول چنانکه کسی سوار شود قدری راه بگردانند و هر
روز مقداری افزایند آنگاه شخصی کوچک سبک صاحب
وقوف سوار شود چه در اوایل اگر سوار سنگین بر نشیند
دست و پا و پشتش سست شود و چندانی ترقی نکند و
باید که براند آنقدار که دشوار نباشد و روز بروز
قدری بر مسافت زیاد کند و بعضی روزها استراحت
فرماید و سوار نشود و این امور نظر بضعف و قوت
کره مختلف میشود و عنان را درست باید گرفت که بهیچ

طرف مایل نشود و زیاده سست نباید داشت و سخت
نباید کشید و باید که میل و اعتماد سوار بر ران و رکاب
بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب سبک دارد و بعقب
میل نکند مگر در مسافتهای نگون و اگر هر چند کره رم کند
باهستگی نزدیک آن باید برد و گاه باشد که درشتی نیز باید
کرد و از موضع بلند و جاهای وسیع مانند جداول و غیره
آن بجهانند و در اثنای رفتار باز ندارند که باعث حرونی
می شود و در هر باب حکمت و مدارا باید کرد تا هنگامی که
رفتار ابیه که قسمی است میان ترکان معروف قایم شود
و علامتش آنست که پاها را بجای دست بجای رساند یالقا
و هر چند بیشتر گذارد بهتر است و چون درین رفتار
چابک شود گاهی باید دوانید و در دویدن تعلیمها
باید داد که از راست و چپ بگردد و باندک اشاره بایستد
و بعد از آن که در ابیه تند شده و دویدن را بحد کمال
رسانیده باشد تعلیم یویه باید کرد و آن مرتبه ایستان

٥٦

دویدن نتجد کمال وتندی زیاده ونیز کرک دو با یل
آموخت وآن مانند رفتار ودویدن است واین دو قسم
در مسافتهای بعید که قطع آن بزودی مطلب باشد ضروری
می شود از آن جهت که دوانیدن در آن قدر مسافت باعث هلاک
اسب میکردد وبرفتار هموار راندن فرصت وفا نمیکند و
قسم دیگر که عربان آن را هملجه کویند وترکان یرغه روش داشتن
ویابوست ودر اسب عربی نادر می باشد مکر بجهت بسیاری
بیاموزند ودر هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید
وهیچ یک را با دیگری آمیخته نسازد ودیگر تعلیمها کردن
جنک ضرور می شود باید که چماندن کرد شمشیر وجستن او
هریک در جای خود وآلت تعلیم چهار چیز است عنان آلت
که بدهنه پیوسته است ورکاب وچوب تعلیمی وتازیانه اما
در ابتدا عنان را درست باید داشت وکاهی با رکاب یا تعلیمی
اندک اشارت باید کرد که بقدری خبردار شود وقطع داشته
کردانند واکر در روش غلط کند باشاره عنان آکاه کردانند

ودر هملجه

ودر هملجه این دو اشاره زیاده تر باید که پیوسته برکاب و
تعلیمی قطع راه سپرا باید وعنان هموار شود ودر کرک دو با را
از این صریحتر وتندتر ودر پویه وتاختن چندان احتیاج
بعنان نیست واکثر اوقات از مهمیز تنها مقصود حاصل می شود
ودر قسم ثانی کاه باشد که احتیاج بتازیانه شود ودر باز داشتن
مدار بر عنان است واسبی را که اخلاق بد باشد لجامهای
مختلف بر سر کنند مکر یکی از آنها در تعلیم بیشتر موثر باشد
واز عمده آداب سواری آنست که در وقت پا کذاشتن بر رکاب
بکوید بِسْمِ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ سُبْحَانَ
الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ یعنی سوار می شوم بمدد
کاری نام خدا وهیچ باز کشتی از بدی وتوانائی بر نیکی نیست
مکر بسبب او وسپاس وستایش مر خدا را که راه نمود ما را
باین سواری ونبودیم ما بمرتبه که خود را بیابیم اکر او ما را راه
نمی نمود واو پاک ومنزه است از هرچه نشاید آنکس که مسخر

گردانید از برای ما این چهارپا را در حالتی که در قوت برابر
او نبودیم و حریف او نمی شدیم و در کتاب کافی و تهذیب
از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات روایت
شده که هر که وقت سواری این کلمات را بگوید محفوظ
میماند او و چهارپای او تا هنگامی که فرود آید **باب سیم**
در ازالهٔ اخلاق ذمیمه آنچه قبل از صفات و اخلاق مذمومه
مذکور شد چون اکثر از ناشایستگی و بی وقوفی سوار حادث
می شود چاره آنست که بملایمت و درشتی در دفع او سعی کنند
که آن عادت را بالکلیه فراموش کند و اگر اسب آن قریحی و ناتوا
زیاده باشد بریاضت و سواری زایل گردانند و بعضی اسبها
که حرونی کنند و در یک موضع بایستد آهن پاره گرم کنند
و بر سر ناف یا ذکر او گذارند که بترسد و گاه باشد که سواری بوی
نفع کند و شیخ جلیل القدر علی بن طاوس علوی در کتاب امان
الاخطار نقل کرده که این آیه بنویسند و در گردن اسب حرون
بیاویزند و بگوش او نیز بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم

اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ اَيْدِينَا اَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا
مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ
و سرکشی و دندان گرفتن اگر بتربیت زایل نشود چاره
آن کندن دندان و خصی کردنست و بعضی از اسبان
سرکش را گفته اند یک مهرهٔ پشت زیاده بر دیگر اسبان
دارد که در دوانیدن آن مهره بدر آید و چندان می دود
که سوار را ببیند از دو این قسم قابل علاج نیست و در شموسی
نیز لطایف تدبیرات تاثیر میکند و چنین روایت شده
که در شب معراج هنگامی که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله اراده سواری نمود براق شموسی کرد پس جبرئیل
علیه السلام دست بیال او گذاشته گفت شرم نداری از
آنچه میکنی بخدا سوگند که سوار نشده است بر تو بندهٔ
از بندگان خدا بیش از محمد صم عزیزتر و گرامیتر نزد خدا
از و پس عرق شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شد و قرار گرفت
تا آن حضرت بر او سوار گشت و بعضی اسبان مانع النزول

می باشند یعنی هنگام فرود آمدن حرکتهای ناخوش می
کنند که مانع فرود آمدن سوار باشد و اکثر علتش آنست
که زخم در پشت داشته و هنوز چرک آن پاک نشده و
ظاهرش بهم آمده است و آن چرک در آن میان مانده بسبب
خارش پشت از حرکت سوار اسب را خوش می آید و مانع فرود
آمدن میشود علاجش آنست که موضع زخم را بشکافند
و هر کثافتی که داشته باشد بیرون آورده بقانونی چند که
در مرحله معالجات مذکور میشود بسازند و منع از نعل
اگر علت آن ناشایستگی نعلبند باشد و از آغاز ترسیده
و رمیده باشد بلطایف چاره گر شوند و اگر بسببش خشکی و سختی
سم باشد دو سه روز پیشتر چرب کنند که تراشیدن دشوار
نباشد و زیاده از قدر ضرورت نگیرند و از جمله آلات
نعل بستن آنکه اگر سم اسب یک طرفش مایل باشد از آن طرف
زیاده تر بگیرند و از جانب دیگر کمتر و نعلی که اطرافش متفاوت
باشد ببندند چنانکه طرف قوی از نعل بجانبی که کم گرفته اند

افتد و طرف نازک بجای که زیاده گرفته و گفته اند که اگر چند نوبت
چنین کنند آن کجی زایل می شود و دیگر اسکندری اگر علت آن
کاهلی باشد البته زجر و تادیب باید کرد و در کتاب من لا یحضره
الفقیه از منبع معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که اِضرِبوها علی العِثارِ و لا تَضرِبوها علی النِّفارِ
فَاِنَّها تَری ما لا تَرَوْنَ یعنی بزنید چهارپا را از در اسکندری
زدن و مزنید بر رم کردن از آن جهت که چیزی می بیند که شما نه
می بینید و در منع از لجام مگر دهنه را بنمک آب آلوده کنند
و در کافی منقولست که هرگاه رم کند یا منع از لجام کند این
آیت را بر گوشش و باید خواند اَفَغَیرَ دینِ اللهِ یَبغونَ وَ لَهُ اَسلَمَ
مَن فِی السَّمواتِ وَ الاَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ اِلَیهِ یُرجَعونَ
یعنی آیا بجز دین خدا میخواهند و حال آنکه مر خدایرا گردن نهاده
هر کس در آسمانها و هر کس در زمین است برغبت و کراهت
و همه بسوی او باز گردیده می شوند در تفسیر این آیه بعضی
گفته اند تمام اهل آسمان و طایفه از اهل زمین برغبت فرمان

بر ذات هر چیز نموده اند و طایفهٔ دیگر بکراهت و بعضی گفته
ثقلین یعنی جن و انس بکراهت طاعت نموده اند و باقی
مخلوقات برغبت والله اعلم

باب چهارم

در اطعام آب و علف دادن چون اکثر اوقات تربیت اسب در اوایل
ایام بهار می رسد و بسبب ریاضت سواری لاغر شده
علف تازه باید داد تا فربه شود و در هر سال اقلا چهل
روز علف دادن اخلاط فاسده را دفع میکند و رنگ بدن
و موی را صاف و روشن می گرداند و باید که علف بسیار
تازه باشد چه اگر درشت یا مایل بخشکی شده باشد چندانی
فایده ندهد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای
بعضی سرد و بعضی گرم باشد باید کاشت یا در تخم کاشتن تقدیم
یا تاخیر نمایند که مرتبه مرتبه می رسیده باشد و پیش از بر
آمدن آفتاب بدروند که شبنم برو باشد و کم کم هر نوبت
آنقدر که بیکدست توان گرفت بدهند چه اگر یکنوبت
بسیار دهند نه خورد و سیر و دلزده خواهد شد و هر چند

روز قدری نمک باید داد که باعث گوارای و بسیار خوردن
علف می شود و اگر نمک نخورد بسعی و جبر بدهند و در ایام علف
خوردن سواری بسیار که باعث رنج و ماندگی شود نباید کرد
و بعضی در آن ایام جو نمیدهند اما بهتر آنست که هر روز
پشتین دیک یا هشت یک آنچه عادت داشته جو در آب
بخیسانند یا شام آنگاه باسب دهند و مادیان را بیشتر
نیز توان داد و بعد از تمام ایام علف یکدو هفته هر روز
قدری یونجه ریزه کرده با نصف آن کاه بیامیزند و بدهند
اما اگر سرما زده باشد یونجه نباید داد که زیان دارد و اگر در
غیر ایام علف اسب لاغر را فربه خواهند جو نیم کوفته را در آب
بخیسانند و اندکی ازان که با یونجه خشک آمیخته بجو در آب
دهند چه اگر بسیار را یکدیگر بیامیزند ترش می گردد و اسب
رغبت آن نمیکند و اسب لاغر و کره را این غذا کمال مناسب
دارد و بعضی یونجه تر و خشک را باهم آمیزند و نصف مجموع
جو پخته داخل کنند و باسب دهند و پختن با کوفتن

بجهت آنست که زودتر از معده بگذرد و هضم شود و نیز بجای
اکرچه زود فربه می کند امّا در هوا به باعث دیکر امراض میشود
چو اکر فربه باشد در جای خشک ببندند و آب بر بدنش خصوصیه
بریزند و در وقت تشنگی آب برف و یخ بدهند و کفته اند
هیچ چیز اسب را چنان فربه نمیکند که نخود را نیم کشته و با
برنج پخته آمیخته اندک اندک بدهند و در وقت جو
نیز یک دو مشت باید داد که باز کرفتن جو در هیچ حالت خوب
نیست و اکر بخیطانه کوشت خوک باشد بهتر است و در هر
مرتبه قاعده آب دادن مراعات باید کرد چه اکر زیاده دهند
اعضا بسست شود و اکر کم دهند احشا خشک کردد و مرفه
بهم رسد و بعضی کفته اند در تابستان کرمسیر از صبح تا شام
سه چهار مرتبه آب باید داد و در عقب جو البته زیان دارد
و باعث قولنج میشود خصوصا اکر بعد از آن سوار شوند
امّا اکر اسبی را چنان عادت داده باشد آهسته آهسته
آن عادت را باید کرفت که اکر یک مرتبه قطع کنند بسا

باشد که کلو و جکرش خشک شود و قی کند و اکر چنین
شود بعد از قی اندک آبی باید داد انقدر که خواهش تمام
داشته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است چه بسیار
دادن تاریکی چشم و کاهلی آورد و در کرمای آفتاب و در راه
دویدن صبر کرده اند بخلاف جو که یکبار دادن بهتر است
و بهترین اوقات اول شب است و بعضی بدو وقت عادت
می دهند و آن باعث امراض می شود امّا کاهی که قدر عادت
را تمام نخورده باشد اکر تتمّهٔ آنرا بامداد بدهند شاید
و اکر زحمتی رسیده باشد آن شب جو را کمتر از عادت باید
داد خصوص در اسبان فربه و هر اسبی را البته باشند
و چندان حرکت نکند در هفتهٔ یکشب جو کمتر از عادت باید
داد که نفع بسیار دارد **باب پنجم** در طریق خدمتکاری
و قواعد تضمیر از جملهٔ آداب که در تربیت اسب ضرور است
یکی ز کم موضع و تیمار صبح و شام است و در مقدمه اشاره
مجملی در این معنی شد اکنون بتفصیل مذکور کردد باید که

زیردست ویا خشک ونرم ونکول باشد یعنی موضع پای ایشان
تر از موضع دست سازند تا همگی میل واعتماد بدن بر دستها
باشد وهر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر کثافت و
کردی که در موی باشد زایل شود ودر دادن آب وعلف
اهتمام تمام نمایند ودو سه ساعت پیش از جو هیچگونه
کاه وعلف ندهند که جو را برغبت تمام بخورد وبهواها
مختلف عادت باید داد تا از سرما وگرما باک نداشته
باشد ودر زمستان هرچند روز قدری چوب گز صحرای
در اصطبل باید سوخت چنانکه دودش بدماغ چهارپایان
برسد که نفع تمامی دارد واز جملهٔ قواعد عربان در باب آنکه
هرگاه ارادهٔ اسب دوانی وگرو بستن نمایند روزی معین
میسازند وچهل روز یکدیگر را اعلام نموده شروع در
تربیت اسبان میکنند باینطریق که در جاهای گرم میبندند
وجلهای متعدد می پوشانند که عرق کند ودران ایام بکاه
ویونجهٔ خشک وجو پرورش نموده اصلا علف تر

نمیدهند وهر دو سه روز سواری میکنند ومرتبه بر قلاری
سواری می افزایند واگر در میدانی که بسبب آن کار معین
شده سواری کنند بهتر است واین قسم تربیت را ضمیروان
ایام را میدان مضمار گویند ونیز موضع بستن اسب را
دران مدت مضمار گویند وباید که نوبهٔ سواری چنان
قرار دهند که یکنوبت با روز وعدهٔ مطابق افتد ودر
عرق فهودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد
چهارصد قدم بدواند مضطرب نشود ونفس را تند
نگرداند وچون اش تربیت بمرتبه کمال رسد ودر روز وعده
بسر میدان آیند پیاده باید شد ویکدو کف آب بر دماغ
ودهن اسب باید زد ولجام را بدست گرفته چند قدم
باید کشید آنگاه بادابی که قبل از زین مذکور شد سوار
شده باید تاخت ودران روز لجام وسایر آلات سبک
باید ونمد زین میان پر که پشت اسب بدان عادت کرده
باشد وزینی که سوار خو گرفته باشد چه اگر نمد زین تازه

یا تنك باشد پشت اسب میترسد و روز مانده می شود و
همچنین اگر بر پشت آن زین بیگانه باشد که تمامی ناخوش
میکند و باعث زحمت اسب می گردد و سوار هر چند سبک
باشد بهتر است و عربان درین باب مضایقه بسیار
دارند تا حدی که اگر سوار سبک از دیگری باشد بقدر تفاوت
جود رصرفی کرده بر پشت اسب می بندند و در سایر
اوقات خصوصا در وقت ریاضت هر چند لجام و زین
و سایر آلات سبکتر باشد بهتر است اما بعد از اتمام یا تمام
تربیت اگر بجهت ورزش روز جنگ آلات سنگین بر اسب
بندند که بجای پیش دارد چه در آن روز محتاج به پوشانیدن
چیز چند جهت دفع تیر و شمشیر میشود و نیز شیشی چند از
طلا یا نقره یا امثال آنها بود و الجام میزنند که از آسیب محفوظ
باشد و در تاختن هر چند قدم سر اسب را باهستگی بکشند
که باعث تندی می شود و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور
می شود که تمام الراعات نمایند و در گرو بستن حیله و فریب

بخاطر نکذراند که خلاف شرع و عقل و منشا فتنه و فساد است
و در اخبار چنین بنظر رسیده که میان دو قبیله عماد از عربان
بتقریب مکری که در اسب دوانی واقع شده بود چهل سال
نایره جنگ و جدال اشتعال داشت و چندین هزار کس
هلاک شدند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعما
لنا **باب ششم** در بیان معنی مسابقه و الفاظی چند که در اثنا کلام
مذکور می شود مسابقه در لغت پیشی گرفتن است بر یکد
یگر و در اصطلاح این علم روانیدن اسبها بقصد آنکه معلوم
شود که کدام یک دونده تر اند و سبق بسکون حرف با گرو
بستن و بفتح مالیست که بدان گرو بسته میشود و در
حدیث آمده که لا سبق الا فی نصل او خف او حافر پس اگر
لفظ سبق درین حدیث بسکون حرف با وارد شده مراد
آنست که گرو بستن جایز نیست مگر در نصل یعنی پیکان و
خف یعنی آنچه در شتر بجای سم است و مراد سر دست و پاست
و حافر یعنی سم و اگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است

مراد آن خواهد بود که دادن و گرفتن مال گرو جایز نیست
مگر درین سه موضع و بنا بر احتمال ثانی گرو بستن بی آنکه
داد و ستد مالی در میان باشد در غیر اینمواضع نیز جایز
خواهد بود مگر چیزی چند که حرمتشان از شرع بدلایل
دیگر معلوم است مثل نرد و شطرنج و چنین گفته اند که چون
این سه چیز آلت جنگ و جهاد اند که عمدهٔ ارکان اسلام
و اشرف عبادات است و گرو بستن در اینها ورزش شجاعت
و توانائی است از آنجهت سنت شده و اگر کسی بقصد قربت
کند اجر و ثواب بر آن مترتب می شود و نصل را شامل تیر
و شمشیر و سایر آلات حرب گرفته اند و خف را اعم از
دست و پای شتر و فیل میدانند و حافر را در اسب و
استر و الاغ جاری داشته اند و اینقسم گرو بستن را در
مرغان مثل باز و کبوتر جایز نمیدانند و همچنین دویدن
آدم و رفتار کشتی در آب و کشتی گرفتن از آنجهت که
داخل هیچ یک از آن سه قسم اول نیست و مالی که بطلان گرو

وبسته شود

وبسته شود ممکنست که آن مال را جماعتی که اسب میدوانند
بدهند یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل اگر پنج کس باشند
هریک هزار دینار بدهند یا پنجهزار دینار را یک کس
کس از ایشان یا شخصی که در اسب دوانیدن رفیق نباشد
بدهد و این هر سه قسم بحسب شرع مستحسنست و بکار
ستیان بایمان در گرو بستن وجود محلل ضرورست و
مراد از محلل شخصی است که با آن جماعت رفیق شده بشرط
آنکه اگر اسب او بگذرد مال گرو را بگیرد و اگر نگذرد چیزی
ندهد و چون گرو را بی او حلال نمیدانند او را محلل یعنی
حلال کننده می گویند و باعتقاد اکثر علمای شیعه بی او و
با او گرو جایز است پس هرگاه دو کس گرو بسته و هریک مبلغی
حاضر نموده یا بر ذمهٔ خود قرار داده و محللی رفیق خود کرده باشند
اگر همه یکمرتبه برسند یا آن دو کس همراه رسند و محلل پس مانده
درین دو صورت هریک مال خود را میشوند و محلل بی نصیب
است و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس پیشتر برسد ربع

مجموع مال از محلّل و سه ربع دیگر از رفیق او وست و اگر یکی
از آن سه کس زودتر برسد مجموع مال از وست و در لغت
عربی هر یک از اسبان را باعتبار پیش رفتن و ماندن نامی
تعیین نموده اوّل مجلّی میگویند یعنی ظاهر کننده ازین
جهت که توانائی خود یا وقوف سوار را هویدا و آشکارا
گردانیده دویم را مصلّی از انجهت که صلا در لغت تازی
بمعنی میان پشت یا بلندیهای آخر کفلست یعنی دو
بلندی که بر جانب راست و چپ دم می باشد و چون
سر اسب دویم اکثر اوقات با یکی از این عضوها از مجلّی
برابر میباشد آنرا مصلّی نامیده اند و نماز کننده را مصلّی
گویند از انجهت که در رکوع و سجود این عضوها را
حرکت میدهد و همچنین سیوم و چهارم را تا ده مرتبه
اسمها معیّن کرده اند و در بعضی کتب دوازده مرتبه نیز
منقولست و چون اختلاف بسیاری در اسامی آنست
بعد ازین شده و فایده چندانی بر ذکر آن مترتب نمی شود

از انجهت مذکور نشد و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دوش
اسب باید کرد نه از گردن و گوش پس اگر اسبی گردنش بلند و گو
شهایش از دیگران بیشتر رفته باشد اعتبار نکنند و از دوش
حکم کنند **باب هفتم** در شرایط مسابقه چون بمقتضای آنچه
سابقا مذکور شد مسابقه عقدیست از عقود شرعیه و باعث
انتقال مال از شخصی بدیگری میشود مانند بیع و اجاره و سایر
عقود شرعیه موقوفست بشرطی چند و آنچه از کتب فقهی معلوم
میشود و اکثر فقها بران اتفاق دارند دوازده چیز است که اگر
در یکی از آنها خللی باشد گرو را باطل میدانند **اوّل** آنکه مسافت
معیّن شود یعنی موضعی که اسب می دوانند معلوم باشد و
قیاس تقدم و تاخر از آخر مسافت باید گرفت پس اگر در اثنا راه
یکی از اسبان پیش افتد یا پس ماند اعتبار ندارد و بعضی گفته اند
مجموع سواران باید برابر بایستند و بعد از آن شروع در
دوانیدن کنند اما اکثر فقها بر اعتقاد آنست که ایستادن
بعضی پیش و بعضی پس موقوف برضای ایشانست و مجب

شرط خود نیست دوم انکه مسافت بمرتبهٔ باشد که چهار
پایان قطع آن باسانی نمایند نه انکه اکثر مردم حکم بضایع
شدن اسبها در ان مسافت کنند و عربان در زمین
هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب مقرر میکرده
اند که پنجاه هزار کز بمبدای شروع بوده باشد سیم
انکه چهار پایان مشخص و معلوم باشند باین طریق که
یکان یکان دیده شوند یا بنام و صفتی که احتمال دیکر
نداشته باشد هر یک مذکور کردد چهارم انکه احتمال پیش
رفتن در هر یک از چهار پایان باشد و چنان نباشد که
زیادتی بعضی از انها پیش از دویدن ظاهر و هویدا باشد
پنجم انکه همه از یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع استر
یا شتر باشد و بعضی از فقها در این شرط تقدر اهتمام
داده‌اند که دوانیدن اسب عربی را با یابو جایز نمی‌دانند
اما بعضی کفته‌اند اکر احتمال پیشی در هر یک باشد از یک
جنس بودن نیز لازم نیست و بنا بر این مذهب ثالث

دوانیدن اسب با الاغ و شتر یا فیل جایز خواهد بود
ششم انکه شخصی که بر ان چهار پایان سوار باشد پس
بی انکه کسی سوار باشد بدوانند باطل خواهد بود هفتم
انکه همه سواران یکبار شروع در دوانیدن کنند و هیچ
یک پیش از دیکری ندوانند هشتم آنکه آن جماعت
عاقل باشند پس اکر دیوانه یا سفیه کرو بندند باطل خواهد
بود نهم انکه جمعی باشند که ورزش جهاد و شجاعت
ازیشان پسندیده است پس اکر زنان کرو بندند
جایز نیست دهم انکه مالی که بدان کرو بسته میشود
خواه نقد و خواه جنس معین و معلوم باشد و قابل
نزاع نتواند بود یازدهم آنکه کرو را بطریقی بندند
که در پیش رفتن امید نفعی باشد پس اکر مال را بجهة
یکانه قرار دهند باطل خواهند بود و همچنین اکر کل
ان وحده را یا حصهٔ بیشتر از ان را بجهة کسی که از همه عقبتر
باشد مقرر کنند و اما اکر حصهٔ کمتر بجهة او مقرر شود

جایز است **دوازدهم** آنکه گرو مشتمل بر شرط فاسدی
نباشد مثل آنکه بگوید اگر ببازم فلان مبلغ بدهم و
و دیگر هم گرو است سوار نشوم و یا اسب خود را بکشم و
این قسم الترامها اگر بحسب شرع معقول نیست و چون
شرایط گرو بستن در اسب دوانی معلوم شد بدانکه تیر
اندازی موقوفست بتعیین وجه گرو و قدر مسافت و
نشانه و اماج و تیر و کمان و عدد انداختن و زدن
و روش خوردن تیر بر نشانه یعنی شکستن و یا خراشیدن
و زدن بر وسط یا بر کنار و گذشتن تیر از اماج یا قرار
گرفتن در آن و بالجمله عقد گرو بعنوانی باشد که خصوصیات
آن معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود که وسیله منا
زعه شدن در هیچ باب پسندیده نیست و چون تیر
اندازی موضوع این علم نیست بهمین چند
کلمه اکتفا شد و تفصیل آن پرداخته نگشت
باب هشتم در ذکر الاغ و استر از جمله الاغ است

اکثر صفات و خواص مشهور است اما در آیه کریمه که قبل از نی
مشروح گشت مذکور شده و انبیا سوار میشده اند چنانکه
از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام شهرت تمام دارد و
بدین سبب آنحضرت را راکب الحمار میگویند و در کتاب کافی
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله الاغی داشت عفیر یعفور نام
با آنحضرت بسخن آمده گفت پدرانم از جدم که با نوح در
کشتی بوده نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر
کفلش مالیده گفت از پشت این الاغی بوجود می‌آید که سید
المرسلین و خاتم النبیین بر وی سوار خواهد شد این عفیر گفت
شکر خدایرا که این سعادت مرا روزی شد و نیز در کتاب
مذکور از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در روز
که حضرت رسالت رحلت فرمود عفیر افسار خود را گسیخته
تا بر سر چاهی دوید و خود را در آن چاه انداخت و مرد و نیز
در کتاب مذکور از معدن معارف و حقایق امام جعفر

صادق علیه السلام ترغیب برداشتن الاغ وارد شده
و بهترین اقسام مصریست و الاغان وحشی اگرچه
رنک و هیات خوش دارند اما قبول تربیت نمیکنند
و از ازدواج الاغ با اسب استر حاصل میشود و آن اگر
چه در جنگ چندانی بکار نیاید و سواری آن منا
سب نیست مگر وقتی که غرض اظهار شجاعت و
علم اراده کریزد در نظر خصم باشد اما در قطع
مسافتهای دور صبور و استراحت در سواری او
بیشتر از سایر مراکبست دلدل را بشکل استر نشان
داده بهترین اقسام آنست که پدر و مادرش هر یک
در مرتبهٔ خود نجیب باشند و از کشیدن اسب بر الاغ
حاصل میشود اگرچه رهوار می شود اما اکثر کوچک
و بالاغ شبیه میباشند و از خواص استر آنست که
شباهت بمادر بیشتر از پدر دارد و از اینجهت اگر
مادرش اسب باشد بهتر است و از جمله خواص استر ۷۸

انکه

انکه منقطع النسل می باشد و در بعضی روایات از
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از استر
نیز مانند سایر حیوانات نسل حاصل میشد اما چون
در نقل هیمه بجهت آتش ابراهیم خلیل علیه السلام از سا
یر چهارپایان جلدتر بود حضرت خلیل نفرین کرد منقطع
النسل شد و بعضی گفته اند که هر نوعی که از ترکیب دو نوع
حاصل شود منقطع النسل خواهد بود پس بهتر آنست
که اگر نر باشد خصی کنند که قوی و خوش خلق میگردد و آنچه
از اخلاق بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر
یافت میشود و از این جهت در ریاضت محتاج بتد
بیرات میشود بعضی که بد سواری قبول تربیت کنند
چیدار بود دست و پا گذاشته باید راند و اگر در آن مرتبه
سرکش نباشد بمحض آنکه چوب یا ریسمانی یا دستمالی بر پاها
یش بندند فرمان بردار میشود و سرب بر خود کمان پا
افکند اگرچه بزودی رهوار می کردانند اما تا پی راست

می کرداند و بهترین اوقات رنگهای آن سیاه و بکو
نك و بعد از ان کبود است و آنچه از علامات غره و تحجیل
مذکور شد در استر پسندیده نیست چنانکه قبل ازین
در حدیث گذشت و در احکام هیات اعضا و دوایر و
افگندن و برآمدن دندانها و معالجه امراض همان حکم
اسب دارد اما عمر استر بیشتر میباشد و در کتاب کافی
مذکور است که معدل جواهر معالم امام موسی کاظم
علیه السلام بر استر سوار بود یکی از منافقین اعتراض
کرد که چه چیز است این چهارپا که از پی دشمن نمیتوان رفت
و در جنگ بهیچ کار نمیآید آنحضرت فرمود تَطَأطَأت
عَن سُمُوِّ الخَيلِ وَتَجاوَزَت قُمُوَّ العَيرِ وَخَيرُ الاُمُورِ
اَوسَطُها یعنی از بلندی اسب فروتر و از پستی الاغ
بلندتر است و بهترین چیزها آنست که میانه باشد
و نیز در کتاب مذکور از طرخان نخاس منقولست که
گفت میگذشتم از خدمت امام جعفر صادق علیه السلام

هنگامی که آن

هنگامی که آن حضرت در حیره که موضعی است در حوالی
کوفه فرود آمده بود پس برسید از من که ما عَمَلُكَ یعنی
چه چیز است کار تو گفتم نخاس یعنی دلال حیوانات
پس فرمود اَصِبْ لی بَغلَةً فَضحاءَ یعنی پیدا کن از برای
من استری ماده فضحا گفتم فدای تو شوم کدام است فضحا
فرمود دَهماءُ بَيضاءُ البَطنِ بَيضاءُ الاَفخاذِ بَيضاءُ الجَحفَلَةِ
یعنی سیاهی که میان رانها و لبهایش سفید باشد پس
گفتم بخدا سوگند که باین صفت استری ندیده ام این
بگفتم و از خدمت حضرت مراجعت نمودم پس همان ساعت
داخل خندق کوفه شدم پس برادیدم که استری را آب میداد
گفتم از کیست این استر گفت از خداوند من گفتم میفروشد
گفت نمیدانم پس از او رفتم تا بخداوندش رسیدم و
استر را خریدم بخدمت حضرت آوردم فرمودند هذِهِ الصِّفَةُ
الَّتی اَرَدتُها یعنی همین است آن صفتها که من میخواستم
گفتم فدای تو شوم دعای جهت من بکن فرمود اکثر الله

مالک و ولدک یعنی زیاده کرداند خدای تعالی مال
ترا و فرزندان ترا چنین منقولست از طرخان که
کرد اندک زمانی مال و فرزندان من بیش از
همهٔ اهل کوفه شد **باب نهم** در ذکر شتر و فیل
از غرایب مراکب شتر است چنانکه در قرآن
مجید وارد شده که افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت
یعنی نظر نمیکنید بسوی شتر که چگونه مخلوق گشته و این
اشارتست بر بسیاری امور غریبه که هر یک از جملهٔ نعمهای
بی منتهای الهیست از آن جمله با کمال توانائی نهایت
اطاعت و فرمانبرداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی چنانکه
از عربان منقولست که یبلغ ظماه عشرا یعنی تشنگی تا سیزده
روز میکشد و نیز بودن بیابانهای کم آب و علف
بمدد کاری آن میسر نیست و بهترین رنگها سرخ است
اما در حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمر و شتر سرخ
که روی او مکروه و بد هیات باشد عمرش دراز میباشد

و ارباب این فن عمر شتر را تا صد سال نقل کرده اند و در
فکندن و برآوردن دندانها همان تربیت که در اسب مذ
کورش منظور باید داشت اما اگر پدر و مادرش جوان
باشند یکسال تاخیر میشود چنانکه در سال ششم مجموع
افتاده عوض بر آید و در سال هشتم یا نهم دو دندان دیگر
بر آید و تمام دندانها در طرف زیرین میباشد و همچنین
فیل و حیوانات سم شکافته در طرف بالا دندان نمیدارند
و شتر چون اسب بر دو قسم است عربی و ترکی و از ترکیب
این دو قسم نوع دیگر یافت میشود که امروز در ولایت ایرا
ن متعارف است و این قسم در کشیدن بارهای کمال
توانائی و قدرت دارد اما رفتارش بچلدی شتر عربی نیست
و در هوای گرم زود عاجز میشود و اکثری چون استر منقطع
النسل میباشد و اگر نسلی بهم رسد بد خلق و بی فایده خواهد
بود و از جملهٔ مراکب فیل است که با کمال قوت و تنومندی با
ندک فرصتی تربیت میپذیرد و فرمان بردار میگردد چنانکه

در طریقی صید کردن نقل کرده اند که گودالی بر سر راهش کنند
خس پوش میکنند و چون در آنجا افتد و یکی دو روز گر
سنگی و تشنگی غالب گردد شخصی می آید و با چوب و سنگ ۸۴
او را انواع رنج و آزار میرساند مقارن آن شخصی دیگر می آید و
آن شخص را از او دور کرده اینده اظهار مهربانی میکند و
وعلف میدهد روزی دیگر باز بعد از رنج و آزار همین شخص
دویم ظاهر میشود و اظهار مهربانیها میکند و چون
مکرر این معنی متحقق شود با آن شخص الفت میگیرد و در حرکت
و سکون پیرو او میگردد و باندک اشارهٔ ادراک مطلب
مینماید و آن دو قسم است قسم اول حبشی دویم هندی قسم
اول در سر خرطوم روی پادی مانند انگشت دارد و قسم ثانی
یکی و هر دو خصوص اول نهایت توانائی دارند اما اگر آفتی
بخرطوم رسد زود عاجز میشوند و از آنجهت در جنگ
چندانی نفع ندارد و گاه باشد که مضرت عظیم رساند چه
اگر از لشکر دشمن زخمی بخرطومش رسد همان لحظه باز میگردد

ولساکر متوجه قلب خود گردیده تمام سپاه را پریشان میکند
و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور است که در سال تولد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پادشاه حبشه لشکری انبوه
متوجه مکهٔ معظمه گردانید و فیلی شومند که نامش محمود بود
بقصد خرابی اصل خانهٔ کعبه با آن لشکر داشت چون در
حوالی مکه رسیدند شتران عبد المطلب را که در چراگاه دیدند
و بغارت گرفتند چون این خبر بعبد المطلب رسید متوجه
آن لشکر شد و ایشان او را با کمال تعظیم و توقیر بمجلس
سالار خود آوردند و سؤال کردند که بچه مطلب آمدی
گفت بجهت باز خواست شتران آمده ام سالار ایشان را
تعجب شد و گفت من بقصد خرابی خانهٔ که اهل مکه میپر
ستند آمده ام و تو سالار و سرکردهٔ ایشانی اگر التماس
خراب نکردن آنخانه میکردی قبول میکردم شتران چه
باشند که از من مطلبی گفت خداوند شترانم و خانهٔ
کعبه خداوندی دارد که حفظ کنندهٔ اوست این بگفت

وشترانرا گرفته مراجعت نمود در اثنای راه بفیل
رسید واورا آواز داد وگفت ای محمود میدانی ترا
بچه کار آورده اند فیل با سر خود اشاره کرد که نمیدانم
گفت ترا آورده اند که خانهٔ خدای خود را خراب کنی
آیا خواهی کرد فیل اشاره کرد که نخواهم کرد روز دیگر
که لشکر متوجه شدند چون بحد حرم رسیدند فیل
بایستاد وهر چند تلاش کردند پیشتر نرفت ناچار اورا
گذاشته خود متوجه شدند چون بنزدیک رسیدند
سپاه الهی بصورت مرغان در هوا ظاهر وهویدا شدند
هر یک در منقار کلوخی داشتند مرکب از سنگ وگل که از
دانهٔ عدس بزرگتر نبود چون برابر سرهای آن جماعت
رسیدند آن کلوخها را بر سرهای ایشان زدند چنانکه
از میان پاهاشان بیرون رفت ودر یک لحظه تمام
آن لشکر باین طریق کشته شدند مگر یکی که گریخته خبر
بجلشه برد وچون نقل اینحکایت را بانجام رساند

یکی از آن

یکی از آن مرغان پیدا شد باهل آن ولایت مینمود که
آن مرغان بدین شکل بودند در اثنای این سخن رسیده
همان قسم سنگ ریزه بر سر او زد واورا نیز روانهٔ جهنم
ساخت در حدیث آمده که بر هر سنگ نام آن کشته
شده نقش بود واشاره باین واقعه است آنچه در کلام
مجید خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وارد
شده که أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

مرحلهٔ ثالثه در معالجات امراض وآن نیز بر نه باب مشتمل است

باب اول در امراض سر وچشم اما ناخنه پردهٔ سفید است بر اطراف
چشم که بسبب هوا زدگی بروی حدقه می آید ومی پوشاند
وچون از گوشهٔ چشم ظاهر شود قبل از آنکه بحدقه رسد
علاج آن باید کرد باین طریق که اسب را بر زمین نرم خوا
نند وسوزن در زیر آن پرده کرده با بریشم یا موی بلند
سازند وبا تیغ ببرند وآن موضع را بروغن چرب کنند
ودستمالی در چشم ببندند که یک دو روز از هوا محفوظ باشد

وبعضی بعد از بریدن نمک کوفته میپاشند علاج
دیگر که محتاج بریدن نیست زعفران ومشک وسنبل
وصبر ونیل وانزروت از هر یک دانه وپوست هلیلهٔ زرد
دو دانک مجموع را نرم صلایه کرده با عسل صاف معجون سا
زند ومکرر با بر یا میل در چشم کشند واین معالجه آب
سیاه وسفید را نیز زایل میکرداند واکر ناخنه سرخ رنک
باشد یکدو کژدم را خشک کرده بسایند وچون سرمه
در چشم کشند واکر سبب سرخی چشم افتادن یا خوردن
بر جای سخت باشد بعد از خون کرفتن آرد جو وتخم مر
غ را مرهم کنند وبر چشم بندند واکر علت آشفتکی چشم از
کرمی هوا باشد پوست هلیلهٔ روز وکف دریا وزرده و
چوبه ونبات سفید مساوی یک دیکر کوفته وبیخته چون
سرمه در چشم کشند واما علاج لکهٔ سفید چشم آنست
که استخوان سر آدمی را بسایند وسه روز در چشم کشند
علاج دیکر موی سر آدمی را در کوزهٔ سفالین کرده سر کوزه را

بگل محکم کرده یک شبانه روز در تنور کرم کذارند تا
بسوزد آنکاه چون سرمه سایید در چشم بکشند علاج
دیکر جوز تبوا ومامیران چینی از هر یک یک درم وکا
فور وفلفل از هر یک یکدانک صلایه کرده در چشم کشند
علاج دیکر پوست تخم شتر مرغ وپوست تخم مرغ آبی
از هر یک یک مثقال واستخوان کودران خرکوش وصدف
سوخته وکف دریا از هر یک یک درم ومشک وکافور
از هر یک نیم درم سایید در چشم کشند علاج دیکر سه
خرچنک را با آب کنند تا بعسل آمیخته در چشم کشند
علاج دیکر صبر وزعفران وکف دریا همه مساوی صلایه
کرده فتیلهٔ پنبه بعسل آلوده کنند وداروها را بر آن فتیله
پاشیده در چشم کذارند ودر معالجهٔ جراحت وآب سیاه
پوست جو بریان را بروغن کاو لبریز شند وبخرقه مالیده
بر چشم اسب بندند وپنج روز بکذارند بعد از آن زنجبیل
ونبات ونانید از هر یک نیم مثقال با یکدانک زعفران

ودو جو مشك معجون ساخته پنج روز دیگر بهم بند نفع بود
ایام کوش اسب را از بیرون واندرون بروغن گاو
چرب کنند واسب را درمیان آب روان داشتن
آب سیاه را نافع است ودرمعالجهٔ شبکوری خواب
جکر کوسفند وخون کبوتر وروغن کنجد باهم
آمیخته درحوالی چشم بمالند وچند قطره درچشم چکانند
واما امراض چند کونه است اول آنکه حفظ واصد در
دماغ بهم رسد علامتش آنست که بدن خشك شود
وبهم کشد وبآب خوردن چندانی رغبت نکند علاج
دیگر زعفران ونوشادر ازهریك دو درم کوفته باپنج درم
معجون سازند وچهار روز بخوردش دهند وخربق
سیاه وبسباسه ونمك پارسی ازهریك ده درم صلایه
کرده نی میان کذارند ودربینی بدمند وسرش را بالا
کشند تا اثر دارو بمغز رسیده آب درچشمش ظاهر شود
وبعد ازسه روز زردهٔ تخم مرغ باروغن تازه بکلوش

ریزند واکر درد سر خلط سودائی دارد علامتش آنست که پوسته
جلوان آدم وسواسی بر مجیبانند وچشم تیره وتاریك میشود
علاج دیگر شاهترهٔ زرد وچوبهٔ شکر سفید ازهریك
ده درم وسپند وجادشیر ازهریك پنج درم وزعفران
وقرنفل ازهریك دو درم مجموع را در ده رطل آب بجوشانند
تا نصف آن باند پس سه قسم نموده هرروز قسمی بکلویش ریزند
علاج دیگر هفت روز هرروز چهار رطل شیر با یك
رطل شکر آمیخته بدهند واگر بحد دیوانکی رسیده
بیهوده لکذ زند ودندان کیرد از هر دو شقیقه خون بکیر
ند وپیه خرس را درشراب کهنه جوشانیده حقنه کنند
وپیه بز کوهی را باکلاب وکافور وبول الاغ آمیخته
برکلو ریاسب ریزند وتمرهندی وپوست هلیلهٔ سیاه
را در آب جوشانیدن وحقنه کردن نیز نافع است
اگر چرك از بینی رود ودر رفتار دست وپا از در
زمین کشد قسط سفید ولبان را در روغن جوشانیده

قدری بکوش و دماغش ریزند و تتمه بسر و سایر
اعضا مالند و اگر با حالت سابق چشم ورم داشته
باشد برگ نارنج و سرکه و روغن و حنظل از هر یک یک
رطل با قدری سیر و پشکل گوسفند بجوشانند و تمام
بدن بمالند و دو طرف شانه را بشکل صلیب داغ کنند
و اگر خون از بینی آید پنج درم احکم باید بست و در
نکام بهترین معالجات آنست که دو چوب که زبد
ماغش رسانند و روغن گاو در بینی چکانند و زرده
تخم مرغ با روغن آمیخته بگلو ریزند و اگر هوا گرم
باشد بنفشه و کافور و زعفران نیز داخل کنند و گاهی
آب یا هوای سرد بعد از حرکت باعث میشود که
بر دو طرف لب در زیر سوراخهای بینی دو برآمدگی
مانند استخوان بهم میرسد و نفس تنگ میزند و میخوابد
و اگر زود علاج نکنند هلاک میشود علاجش آنست
که آن دو موضع را شکافته آن دو برآمدگی را بیرون

آورند و از نمک پر کنند **باب سوم** در معالجه امراض
حلق و سینه اما جذام خوره علامتش آنست که زبان
سیاه شود و چشمها بگودی افتد و آب از چشم آید
علاج ده دانه سیر را در سی درم روغن جوشانیده
بحلقش ریزند و آب و جو کمتر از عادت دهند و اگر
زبان سرخ و اماسیده باشد از مویز دانه بیرون کرده
و حلبه با زردی تخم مرغ بدهند اما سرفه اگر با عطش
هوا ازدگی باشد شبها زیاده میشود و آب از بینی می‌آید
علاج دیگر هفت عدد تخم مرغ در سرکه تند بگذارند
یک شبانه روز تا بسیار نرم و نازک شود پس در وقت
گرسنگی یکان یکان را بگلوی اسب افکنند و چون تحقیق
یابد قدری را **علاج** دانه بیرون کنند و بادیانه
و عسل و روغن شیرخشت معجون ساخته بدهند
و این علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد و اگر سبب
سرفه حرارت باشد در روز و هوای گرم زیاده میشود

علاج سه رطل شیر و یک رطل شکر و سه درم
کتیرا با یکدیگر ممزوج ساخته بگلویش ریزند و
سرفهٔ کهنه را شراب و روغن گاو با یکدیگر ممزوج
نموده نیم گرم بگلو ریزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی
مانند پر یا غیر آن در علف بوده و بگلویش چسبیده
علامتش آنست که پی در پی سرفه میکند علاج دهان
اسپ را کشوده ملاحظه کنند پس اگر ممکن باشد بیرون
آورند والا چند روز برگ نی و علف تازه بدهند که
نافع است و گاه باشد هوازدگی باعث سرفه نشود اما
اندرون گلو ورم کند چون خناق و گرفتگی در سینه
بهم رسد که قدرت بر شیهه نداشته باشد و این
مرض را سقاوه گویند اگر بزودی علاج نکنند هلا
ک میشود و اکثر اسبان گرم سیر را که به بلاد سرد
آورند بسبب آب یا هوای سرد در وقت عرق حادث
میشود علاج حب السینه را چرب کنند تا ماده میل

به بیرون کند و چون نرم شود نشتر زنند و هر چرکی
داشته باشد دفع شود پس داغ کرده مومکی و نمک کو
فته بر کنند و قسم دیگر از هوازدگی می باشد که باعث خشکی
و گرفتگی در گردن و گوش و سینه میشود و سر بر زمین
نمی رسد و چشم بر هم نتواند زد و گوش و چشم بسوی
دم مایل دارد و این قسم را قصر گویند علاج سرهای
گوش هشت جا داغ کوچک کنند و بعضی پشت گوش
و سر دوش و میان پشت و سر استخوان دم را نیز
با آهن گرم ترسانند و در خانهٔ گرم تاریک باید بست
و سیر را در روغن جوشانیده بتمام بدن بمالند و نمک
هندی و حلتیت و زیره کرمانی و گاو تور را از هر یک
دو دانگ و هلیلهٔ سیاه پنج درم کوفته با موم گداخته
بیامیزند و بخوردش دهند و چند روز بعوض علف
زردک را ریزه کرده بخورد و گاه باشد که در وقت عرق
آب دهند و باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم و گوش

بحال خود باقی باشند امّا چون بینی او را بکیرند و
بعد از لحظهٔ رها کنند نفس تند زند و پرهای بینی بلرزد
و اعضا خشک کردیده کردانیدن سر بجانب راست
موجب دشوار باشد علاج دو رک که در میان دو ۹۶
ران است بکشایند و نیز دو رک که در میان دو دست
بر بالای زانو است بکشایند و از چهار رک مقدار دو
رطل خون بکیرند و پشکل کوسفند در آب حل کرده بجو
شانند و بتمام اعضا بمالند و چهار رطل پیاز را کوفته
قدری آب بران بپاشند پس بیفشرند و شیرهٔ او را
بحلقش ریزند و جو نصف عادت بدهند و اکر اینحالت
از جو خوردن بسیار یا بیقوتی بهم رسد علامتش آنست
که سست و سنکین شود و اکر حرکت فرمایند بپایها پی
سکندری خورد و بی اختیار بر زمین افتد و آب از چشمش
آید علاج دو رک که در سینه است بکشایند و دو
رطل خون بکیرد و چهار رطل شیرهٔ پیاز را با یک رطل

روغن آمیخته بحلقش ریزند و آب سرد بر تمام اعضا به
پاشند و چند روز جو باز کرفته علف سبز بدهند
و اکر در اینحالت چنان باشد که چهار دست و پای
خم نشود و بوقت سر سم را بر زمین رسانند و قدرت
بر حرکت نداشته باشد و در سرکین انداختن ناله کند
و این بدترین امراض است علاجش آنست که اوّل پره
های بینی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید
بعد از آن سمهای چهار دست و پا را بتراشند تا حدی
که خون ظاهر شود و چند عدد آجر را کرم کرده شیر
تازه و سرکهٔ کهنه بران آجرها بریزند و در خرقهٔ پیچیده
بر بدن اسب کذارند و شیر و سرکه بر زمینی که با آتش
کرم شده باشد بپاشند و اسب جلا رکرده بران
زمین بدارند تا بخار بمیان سمّ رود و باعث ملایمه
بدست و پا شود و این عمل مکرّر بکنند تا سه روز
بعد از آن از دو رک که بالای سمّ دست است یک رطل خون

بکمیرند پس دستمال را در میان خاکستر کرم کذارند
تا خون بایستد انکاه زاج و مازو با قطران آمیخته
نیم کرم بر سر ها بندند و هر روز انرا تازه کنند تا و
قتی که چرک منقطع شود و دران مدت بعوض جو
علف تازه بدهند **باب سیم** در معالجه قولنج و
بادها اکثر امراضی که ازین مقوله باشد از خشکی طبیعت
و پیچیدکی حادث میشود و بسا که خوردن خاک باعث
باشد علامتش آنست که بسیار خوابد و غلطد و نفس
تند زند و ناله کند **علاج** نواری بر کمر و کردن افکند
و ساعت بساعت تنک بکشند که نفس بدشواری زنند
و پیوسته حرکت دهند و خار ریزد و شکم زنند تا بجهد
و لکد اندازد و بوسیلهٔ عرق آن ماده دفع شود و مقعد را
چرب کنند و با زبان یا سیر یا صابون یا چیزی دیکر تنکی
داشته باشد شیاف کنند و بعد از آن نی یا چوب
میان سوراخ در مقعدش کذارند که اکر نفخی کرفته شده

باشد زایل کردد و اکر از خشکی باعث حبس سرکین شده
باشد چرب باند روان مقعد کرده بیرون آورند و اکر
مستی نشود آب رازیانه و شیر عسل نیم کرم بحلقش ریزند
و با شراب و روغن و عسل نیم کرم حقنه کنند و شکم
بروغن و زهرهٔ کاو چرب سازند و دو مثقال هلیون را
صلایه کرده با نی در سوراخ بینی بدمند و اکر با آب کرم
حقنه کنند نیز نافع است **علاج** دیکر نیم رطل
هلیلهٔ زرد را با نصف آن مویز و قدری پنج مهک
در ده رطل آب جوشانیده صاف نموده بخوردش دهند
یا حقنه کنند و اکر با علامات سابق شکم بر آمده
باشد و پیوسته بر پهلوهای خود نکاه کند سه رطل
شراب کهنه و یک رطل پیه کوسفند و دو رطل آرد
جو و یک مثقال حلتیت در پنج رطل آب جوشانیده صاف نموده
حقنه کنند و نیم مثقال زهرهٔ کاو را در یک روغن علف بدهند
علاج دیکر مویز را از تخم بیرون آورده و بادیان و سپندان

مجموع را کوفته با عسل معجون کنند و بخوردش
دهند و اگر پیه خوک بچه نیز داخل کنند نیز نافع است
و اگر با این علامات خوی بخورد بی آنکه حرکت دهند
بدن عرق کرده باشد دو رطل بول آدمی و یک رطل آب
کامه و نیم رطل آب برگ ترب و نیم رطل آب خیار مجموع را
در ظرفی کرده یک رطل پیاز در آن افکنند و تخم را
زیانه و حلتیت از هر یک دو مثقال اضافه نمایند
آنگاه جوشانیده صاف نموده بحلقش ریزند و بعد از
ساعتی دو رگ که میان پاهای است بگشایند
و با نمک آب نیم گرم حقنه کنند و دست پا و زیر
شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم
و بینی آب و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد پنج هر
دو گوش را داغ کوچک داغ بکنند و رگ زیر زبان را
به نیشتر بگشایند و نیم رطل حبة الخضرا را کوفته با
یک رطل روغن آمیخته بحلقش بریزند علاج

دیگر بادیان رومی و شکر سرخ را اصلاح نموده با روغن
کنجد آمیخته بخوردش دهند و گاهی قولنج از هوای
بسیار سرد بهم میرسد علاماتش آنست که گشادن دها
ن دشوار میشود و موبهای بدن راست میایستد
و آب از چشم میاید علاج بیست مثقال قسط سفید را
با بیست دانه سیر کوفته در غن زیت بجوشانند و بر
تمام بدن بمالند و اگر سبب قولنج حبس بول باشد علا
متش آنست که هر دو پا را میکشاید بهیأتی که در بول
کردن متعارف است و بسیار عرق میکنند و می افتد
و می خیزد علاج میلی را بمشک خالص آلوده نمایند و
بسوراخ ذکر بدوانند و دست را گل آلوده کرده لحظه
لحظه از سر دوش تا کفل بمالند و اگر مادیان چنین
شود دست را چرب کرده بنمک و مشک آلوده سازند
و اندرون فرجش کنند و در اسب نرنیز دست چرب
باندرون مقعد کردن نفع دارد چه اگر مثانه از وضع

خود کردیده باشد درست میشود و اگر بول [illegible]
قطره آید بجای آب شیر و دوغ بدهند و در اکثر این
امراض از آب و جو پرهیز فرمایند و بعد از تشنگی
تمام آب نیم گرم بدهند و جو کمتر از عادت بهتر است
که نصف قدر عادت گندم را جوشانیده بعوض
جو بدهند و هر روز قدری از آن کم کرده و مثل
آن جو بیفزایند تا وقت که بقدر عادت رسد و بهترین
معالجات در عموم امراض و خصوص رنجهای با
طنی آنست که بدعا و تصدق متوسل شوند چنانکه
شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی بن طاووس علوی
قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده
که شخصی این دعا را در اسب میخواند بفضل الهی
آن اسب باز زنده شد اَقسَمتُ عَلَیکِ اَیَّتُهَا العِلَّة
بِعِزَّةِ اللهِ وَبِعَظَمَةِ اللهِ وَبِجَلالِ اللهِ
وَبِقُدرَةِ اللهِ وَبِسُلطانِ اللهِ

وبلا اله

وَبِلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَبِما جَری بِهِ القَلَمُ مِن عِندِ اللهِ وَ
وَبِلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ اِلّا انصَرَفتِ

باب چهارم

در معالجهٔ سایر امراض باطنی اگر زحمتی بشش رسیده
باشد علامتش آنست که در سینه چنان گرفتگی بهم
میرسد که چون ازاحرباز کنند راه رفتن برو دشوار
باشد و دست و پای بهم بر آید و چون چند قدم بر رود تنش
انحلالت ازوی بر طرف شود اما بلکه علاج خون
بگیرند و نمک بر گوشت خوک پاشیده بر آتش
نهند تا جوش آورد آنگاه بسینه اش بمالند و در آب
عمیق افکنند تا شنا کند اما تب کردن علامتش آنست
که سرفه وا فکند و تمام اعضا سست کرد و چشم را
خوابیده دارد و دست و پا در رفتن مضطرب باشد
و بینی گاهی سرد و گاهی گرم شود و علف کم خورد علاج
نعل از چهار دست و پا باز گرفته نفط و نمک بمالند و خون
بگیرند و یک روز آب ندهند آنکه چهار رطل مویز

و پنج عدد خیار و نیم رطل کشنیز و نیم رطل شاه تره را
در ده رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس صاف کرده
بحلقش ریزند و اگر خشکی بر اسب غالب کرده علامتش
آنست که باریک و نزار شود و سینه بیاماسد و
بینی خشک شود علاج یکشب خورش باز گیرند
پس روغن گاو و روغن کنجد از هر یک نیم رطل بحلقش
ریزند و موی سر بز را سوخته بسایند و با آرد خمیر
کرده بخوردش دهند و چند روز علف [illegible]
روز تازه بدهند و اگر بعلتی اشتهای اسب کم
شود چنانکه علف نخورد یا هر روز قدری عادت
چیزی کم کند دو کاغذ بدماغش رسانند و روغن
بگلویش چکانند و باید خرس و شراب کهنه حقنه
کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه مثقال و حلتیت
یک مثقال و هلیله زرد و سپندان سرخ و زیره
کرمانی و نانخواه سعتر را از هر یک دو مثقال مجموع را

کوفته با شراب جوشانیده و صاف نموده بحلقش ریزند
و این دوا را سه روز بکار برند و اگر اسبی کرم در شکم
داشته باشد علامتش آنست که پوست در بدنش
خشک و مویها راست شود و گوده بد بو آرد مانند و
علف بسیار خورد و اما فایده آن ظاهر نشود علاج
یک رطل خرما و یک مثقال صبر را در شراب جوشانیده صاف
نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند و بگلویش ریزند و یک
رطل حلبه و نیم رطل سپندان با جو پاکند مجی که در شراب
جوشیده باشد سه روز بدهند علاج دیگر یک رطل
مویز سیاه را دانه بیرون آورند و یک رطل حلبه با آب گرم
شسته خشک سازند و زیره کرمانی و بادیان و کشنیز
خشک و نانخواه و خردل از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته
با دو رطل آب جو خمیر کرده بخوردش دهند و در وقت تشنگی
آبی که کله گوسفند در آن پخته و مهرا شده باشد سرد کرده
بحلقش ریزند و اگر از هوای بسیار گرم با حرارت مزاج

ضعیف شده باشد آرد جو و ریوند چینی با دوغ تازه
بیامیزند و بدان حقنه کنند و قدری کافور در گلاب
حل کرده بدماغش زنند و سه روز پی در پی هر روز
یک مثقال ریوند در آب بگلوی اسب ریختن تسکین
حرارت میکند و اما اگر ریوند خراسانی باشد دو مثقال
باید داد و ریوند زیاده ازین باسب نتوان داد و اسبی
که کره یا پیر باشد اصلا نباید داد که باعث فلج میشود
و این غرایب مسایلهاییست که ریوند در مزاج انسان
باعث حرارت و در مزاج اسب علت برودت است
و اگر سردی هوا باعث ناتوانی شده باشد در جای
گرم ببندند و در روز عسل نیم گرم و آب را زیانه بحلقش
ریزند و جو برشته بدهند یا علف سبز علاج دیگر
یک دسته اسفناج را در روغن جوشانیده صاف نموده
بحلقش ریزند و خربق سفید و نوشادر را از هر یک دو
مثقال با پنج مثقال شکر معجون کرده هفت حصه کنند

نموده هر روز قسمی بخوردش دهند و اگر باعث ضعیف بودن
بدن اسب زیادتی یا بلندی بعضی از دندانها باشد و بدان
سبب علف و جو را خوب نخواید و هضم نشده از معده
گذرد علاجش آنست که آن دندانها را بشکنند و بعد از
شکستن روغن گرم بمالند و چند روز از آب سرد احتراز
فرمایند و اگر اسبی علف آلوده ببول گربه خورده باشد رنجور میشود
خصوص وقتی که آن گربه ماده باشد و یا بعضی از حشرات خورده باشد
علامتش آنست که زبان زرد و دست و پایش مضطرب
میگردد و در رفتار می افتد علاج دو دانگ شقیقه را بگشایند
خون سرخ شود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده
بحلقش بریزند و اگر آن رگها ظاهر نباشد سر اسب را پیش
آورده بدستش ببندند که باعث ظهور آن رگها میگردد و دیگر
امراض باطنی که در ظاهر علامات دارد هر یک در موضع
خود ذکر میشود باب پنجم در معالجه آورام اما ورم
سر و چشم اکثر از خوردن خرزهره یا علف دیگر کردن

مزاج اسب سمیت دارد حاصل میشود علاجش آنست که
از دورك شقیقه یك رطل خون بگیرند وکافور را [illegible]
حل کرده بدماغش زنند وبیخ مهك را در شراب جوشانیده
بحلقش ریزند واب کرتمر هندی دران جوشانیده باشند
سرد کرده بدهند واکر اندرون کلو ورم کرده باشد رد
جو را باب سماق یا سرکه یا ناردانه ترش خمیر کرده بعوض جو
بدهند واما ورم دوش وپشت که از کثرت سواری
یا هوای سرد در وقت عرق حاصل میشود علاجش آنست
که اول نمك وسیاه دانه را کوفته با روغن بمالند وپارچه
جنك پنیر را بروغن آلوده کرده یکشبانه روز بران موضع
ببندند واکر برطرف نشود حلتیت ولبان واشتر مرکی
کوفته با سریش مرهم ساخته مکرر ببندند ودر وقت
بستن وکشودن باب نرم کرداند تا وقتی که ورم زایل
شود یا بکشاید پس هر چرکی که داشته باشد بیفشرند و
زنکار سوده بپاشند همان مرهم بربالای زنکار ببندند

چند روز تا وقتی که چرك تمام شود واکر بعوض آن
مرهم قطران وصبر صلایه کرده با روغن بمالند یا خا
کستر را با بول الاغ ممزوج کرده بمالند نیز نفع دارد
اکر زیر دست نزدیك بمو تنك بقدر لیمو پیی ورم کند
بشکافند وهر چرك وخونی که داشته باشد بیفشرند
ونمك را با برك کل خطمی کوفته ان زخم را پر کنند ودو
شرابشکل دا برو داغ کنند واما ورم خصیه علاجش
انست که درمیان ابی عمیق روبالا برانند وزیره وباقلا
خشك کوفته با مویزی دانه بیرون کرده وبا عسل و
روغن معجون کرده به بندد ودود ورم ذکر پیه خر را
در روغن زیت جوشانیده مکرر بمالند واما استسقا
علامتش انست که شکم وسایر اعضا اماس کند وچون
انکشت بران اماس کذاشته رو زکنند فرو رود علاج
در آفتاب کرم بندند وجلهای متعدد بپوشانند چنانکه
بسیار ابای عرق کند پس زیر ناف مقدار دو انکشت سوراخی

باید بقدری که فتیله گنجایش داشته باشد تا زردابی که زیر
پوست جمع شده بیرون آید و بعد از آن حرکت بسیار نفرمایند
که تتمهٔ ماده دفع شود آنگاه نفط سفید در موضع زخم مالند
و در آن ایام بعوض علف برگ توت و برگ کرفس بدهند
و اگر یافت نشود نخود را در آب جوشانیده بعوض جو دهند
و همان آب را سرد کرده در وقت تشنگی کمتر از عادت بدهند
و اما ورم زانو علاجش آنست که دنبه و خرما را کوفته بر
آن موضع بندند و اگر ورم بسیار سخت باشد قدری حلبه
نیز داخل کنند و بعد از سه روز اگر ورم نرم شده باشد
به نیشتر بشکافند و هر چرک و خونی که داشته باشد بیفشرند
و اگر باین داروها نرم نشود پیاز نرگس را کوفته ببندند
و اگر بهیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند و اگر محل رستن
موی بالای سم ورم کند و چیزی مانند آب بیرون آید
و این اکثر در اسبانی که در زمینهای نمناک پر آب و
علف میگردند بهم میرسد علاجش آنست که زاج و مازو را

کوفته با قطران گداخته بیامیزند و بر تمام سم بمالند
و اگر خواهند پارهٔ بشکل شرفه بر سم بندند و اگر عضوی از اعضا
بسبب گزیدن مار یا سایر حشرات ورم کند سیر را
کوفته با سرکه یا آب لیمو بمالند و روغن بدماغش ریزند
و یک رطل خون بگیرند پس اگر آن ورم در حوالی سر
باشد رگهای شقیقه و اگر موضع دیگر باشد رگی که
در آن حوالیست بگشایند و سیر و سرکه و خاک باران
دیده بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب گرهی
بهم رسد چون مهرهٔ سخت و این اکثر در پس دست میباشد
علاجش آنست که مکرر با دست بمالند و باندازهٔ آن
قدری سرب را پهن کرده بر آنجا بندند تا نرم شود و اگر باینها
معالجه نشود پیاز نرگس و یک حصه کوهان شتر بکو
بند و مرهم سازند پس حلقهٔ از آهن که دور آن مهره را
بگیرد بر آنجا گذاشته آن مرهم در میان آن حلقه بر سر آن
مهره بندند تا وقتی که نرم شود آنگاه شکافته بیفشرند

ونمك بر نهند **باب ششم** در معالجهٔ جراحات [illegible]
سر و دوش اکثر قابل علاج نیست واگر بسعی تمام علاج
کنند باندك سواری عود میکند وطریق معالجه آنست
که پایین زخم را نیشتر زنند که ماده میل بآن طرف کند
ومرهم بر بالای آن نهند واگر کهنه شده باشد چند
جا داغ کنند چنانکه تمام زخم را فرو گیرد وداروهای
که گوشت نو میرویاند استعمال کنند امّا سایر زخمها
اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد برگ پولجهٔ خشک
و زنگار را اصلایه کرده با روغن مرهم سازند و بر زخم
گذارند یکشبانه روز که گوشت مرده را زایل کرداند
واگر سرگین اسب را خشک کرده بسوزانند و با روغن
آمیخته بر زخم بندند نیز نفع دارد واگر ازین ها نیز زا
یل نشود تخم بزرك و مغز پنبه دانه را کوفته بر بندند
علاج دیگر چوب بید تر و پوست خربزه را بسوزا
نند و خاکستر او را با نمك بر زخم بمالند امّا از نصف

روزنیشتر

روز نیشتر نگذارند که استخوان را نیز بخورد واگر کرم
در زخم بهم رسیده باشد اوّل با آب کنند تا بشویند و بعد از آن
آهك آب ندیده و زاج را اصلایه کنند و بر آن پاشند
و چون کرم و گوشت فاسد در اطراف زخم نماند و غرض
رستن گوشت تازه و ازالهٔ زخم باشد پوست هلیله
و پوست انار شیرین و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته
با سفیدهٔ تخم مرغ بیامیزند و یك شبانه روز بر آن
موضع بندند بعد از آن کشوده بنمك آب گرم بشویند
و با دینه و روغن شیر بخته چرب کنند و چون زخم
میل بخشکی کند قیر و موم و کندر را در سرکهٔ کهنه بخته
بدستور مرهم بگذارند و امّا زخمی که از گزیدن سباع حا
صل شود بهترین علاجها آنست که هر روز چند مرتبه
با آب سرد بشویند و حلتیت را در روغن زیت جوشانیده
بمالند و در خصوص زخم پلنك شکم منفدع را بشکافند
و در آن زخم بندند واگر بسبب افتادن از جای یا صدمهٔ عضوی

زخم شده باشد سنگ مقناطیس را باب بسایند و مکرر
بر آن موضع بمالند و بادینه چرب کنند و در زخم تیر و شمشیر
کرم سرخی که در زمین میباشد خشک کرده صلایه کنند
و بآن موضع بپاشند و زراوند را صلایه کرده با عسل یا نمیر
بمالند و هر کونه زخمی از آب و هوای سرد و بوی خوش
پرهیز باید فرمود و دود چرب کز یا پوست خشخاش
و دود سرگین بدماغ و عضو زخم دار باید رسانید و اگر
پیکانی یا استخوانی در میان گوشت مانده باشد پنبه را
باب کامه تر کرده مکرر بر آن موضع گذارند و دهن اسب را
بر پیه خرس چرب کنند و بعد از بیرون آوردن جای اورا
بزرده تخم مرغ و نمک پر کنند و در خوب آلات حدیدی مقنا
طیس کمال تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام موضعش مو نروید
نیاورد تراشه سم اسب سیاه را بسوزانند و صلایه کرده
با روغن زیت بر آن موضع بمالند و اگر جایی از بدن
اسب بی سبب ظاهری زخم شود و خون آید ماسح

کلودا

کلودا یا حنا و خطمی اما این کوفت را هر چند علاج کنند
بهتر است از آنجهت که باعث دفع اخلاط فاسد و حفظ
از سایر امراض است و اما ترکیدن سم که او شقاق وعک
گویند علاجش آنست که آن شکافها را با آهک و نفط
پر کنند و دنبه و قطران که گداخته جوشان بریزند و روغن
بادام تلخ بمالند و مکرر سواری کنند علاج دیگر گاو
روز جو ند هند و شکر و خشخاش و روغن با هم آمیخته
بحلقش بریزند و چون شروع در جو دادن کنند مقدا
ری از عادت کم کرده بعوض آن کشنیز خشک اضافه
نمایند و پیه را در کرباسی پیچیده بر ساق بندند که از
نجا قطره قطره بسم می آمده باشد و صبر و کندر و زاج
و پوست انار و مغز بادام تلخ را صلایه کرده با شیره
عنب الثعلب و روغن آمیخته نیم گرم چند روز پیاپی بر
سم و خرکان بمالند و مرداسنگ سوده را با روغن
گل مالیدن نیز نافع است و اگر سم از بی نعلی سوده باشد

قطران و خطمی سفید را جوشانیده بر میان سم بندند
و آرد گندم را با پیه گوسفند و آب کند تا خمیر کرده بر سم او نهند
بندند و در زیر پای سرگین خشک ریزند باب هفتم
در معالجهٔ جوشش و خارش و لکه اما خنازیر دانه ایست
بقدر نخود یا بزرگتر که در گردن اسب پیدا میشود و اگر
بزودی علاج نکنند تمام بدن او فرو میگیرد و باعث هلاک
میشود و اکثر این مرض از خوردن سوسمار کوچک در میان
علف حادث میشود علاجش آنست که آن موضع را بتیغ
بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و زخم را ببرگ کنار
کوفته پر کنند و اگر در زیر دم چنین دانه بهم رسد و این اکثر
در اسبان سفید میباشد علاجش آنست که بشکافند
و آن دانه را بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر بمالند و اما
سایر جوششها که تمام بدن او گرفته باشد علاجش
آنست که بقدر یک رطل خون بگیرند و همان خون را با لعاب
خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن بمالند و اگر حوالی جوشش

تمام بدن

تمام بدن زرد باشد نمک را با روغن گاو بمالند و اگر
دهن جوششها گشاده باشد و آب زرد متعفن بیرون
آید زنگار و نوشادر و نمک و قلیا در صلایه کرده بپاشند
و صبر و زرنیخ ارمنی از هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته بخو
رش دهند علاج دیگر هلیله را بسوزانند و خاکستر
آنرا در آب کرده بخوردش دهند و پنج درم گوگرد فارسی
و مثل آن نمک در یک رطل با روغن کنجد حل کرده بر بدن
مالند و با صابون و نارنج بشویند و اگر جوششی مایل
بزردی بر ساق و خرهکان دست و پا حاصل شود و این نوع
قسمی از شقاق است علاجش آنست که اول قدری حنا کمتر
در آب گرم ریخته با آن آب ساق دست و پای اسب را بشویند
و هر روز دو مرتبه مرهمی از زنگار و روغن زیت و موم
بمالند و بسرکه بشویند و نگذارند که دست و پای را آب
گیرد و یک مثقال ریوند را در دوغ که با یخ سرد کرده باشند
ریخته بخوردش دهند علاج دیگر مردار سنگ و انزروت

را صلایه کرده با روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر خصیه
دانهای جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی آن دانهها را بموی
دم اسب ببندند و ده روز بگذارند آنگاه انزروت
جوز بوا بر روی آتش گذارند و در زیر آن بدارند که دود ش
بآنها رسد و شیر و شکر و روغن زیت با هم آمیخته بگلوی
اسب ریزند و هر قسمی از اقسام جوشش که گوشت حوالی
آن خورده شده باشد و اصل جوشش بگودی افتاده چون
دانهای ذیره چیزی ظاهر باشد علاجش آنست که زرنیخ
سرخ و زرنیخ زرد از هر یک ده درم و اهک شسته چهل
درم مجموع را صلایه کرده در سرکه تند سه چهار مرتبه بخیسانند
چنانکه در هر مرتبه بقدر دو انگشت سرکه بر بالای داروها
ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده بار دیگر
صلایه کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده قدری از آن
بپاشند و اگر مغز پنبه دانه را صلایه کرده بر آنجا
بپاشند نیز نافع است و هر اسبی که گر شود علاجش

آنست که خود را بسیار میخارد و مویش میریزد علاجش
خون بگیرد و علف تازه بدهند و قیر و خاکستر در
موضع خارش بمالند آنمقدار که زخم شود پس سیاه دانه
و نمک و اشنان را کوفته را با روغن زیت بمالند علاج
دیگر سیندان و گوگرد فارسی را صلایه کرده با روغن
شیره بمالند علاج دیگر زنگار سوده با مغز سر گوسفند
بمالند و هر یک از این داروها را که مالیده باشند در
وقت شستن با صابون بشویند و اگر این مرض کهنه
شده باشد هدهد را در آتش بسوزانند و خاکسترش
با آب آمیخته در وقت تشنگی بخوردش دهند و بدن را
با صابون بشویند و دواهای سابق را استعمال کنند
و اگر موی ساق اسب بریزد و این نیز از اقسام شقاق است
بعد از آنکه مکرر با صابون شسته باشند مغز ساق
گاو و مغز ساق الاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک
با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند و اگر این

داء و اها یافته نشود روغن بابونه نیز نافع است علاج
واگر بو کرد لب یا چشم یا سایر اعضا لکهای سفید بهم
رسد غوک را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده
سر کوزه بگل بگیرند و در تنور گرم کذارند تا بسوزد آنگاه
خاکستر انرا با روغنی که از بریان کردن برنج چکیده باشد
ممزوج کنند و مکرر بمالند و سیاه تخمه را با روغن زیت
مالیدن نیز نافع است **باب هشتم** در معالجة تتمه امراض
دست و پا اما لنکیدن اکر سببش آن باشد که از جای
افتاده باشد یا در اثناء رفتن دست و پا بسوی اخی
رفته و در بیرون آوردن رکها زجای خود کردیده باشد
باید که از ساق تا دوش و کفل دست بهمه جا بمالند تا معلوم
شود که کجا درد میکند پس آنموضع را اول بروغن نیم گرم
که پوست نارنج و ستبرکی که گوسفند و سپرده ران جو
شیده باشد چرب کنند و اکر بان زایل نشود زفت و موم
کداخته یا اکر با سبب یا نموضع بندند و چند روز کذارند

واگر با اینها

واگر باینها دفع نشود بشکل سپکرداغ کنند و اکر ماده بعصب
حوالی خرکاه ریخته آنموضع ورم کرده باشد و این اکثر
از زخم و تعب بسیار حاصل میشود و علاجش آنست که نمک را
در آب حل کرده چند روز بپا بمالند بعد از آن توانش چرم را
با سریش خمیر کرده یک دو روز دیکر به بندند بعد از آن آب
نرم کرده بکشایند و اکر هنوز ورم باقی باشد انجیر خشک را
در سرکه خیسانیده چند روز دیکر به بندند و اکر باین
تدبیرها زایل نشود رکی که بطرف بیرون خرکاه است
بکشایند چنانکه نیشتر از رک نکذرد و پی را ضایع نکنند
پس اسب را آهسته آهسته حرکت فرمایند تا هر ماده
که در آنجا جمع شده دفع شود بعد از آن چند علف دمکش سکر را
در قطران و روغن بجوشانند و در کوباسی نهند وده دو سه
روز در آنموضع بندند و هر روز با سرد بشویند و اکر ماده
باین طریق دفع نشود آهن یا میخ کرم کرده باندرون زخم
فرستند که بسبب حرارت جذب رطوبت کند و در آن ایام

نگذارند که دست و پا را با دندان بخارد یا بر جای بالد که
باعث زیادتی حرارت میشود **علاج** همان موضع را با
داغ کرد چنانکه بعصب نرسد و پوست نترکد و طریق داغ
کردن آنست که اول قدری قطران بمالند پس آلت داغ را
بر بالای قطران گذارند انقدر زمان که قطران در جوش
باشد بعد ازان پیه خوک و روغن را با نمک آمیخته
چند روز بر روی داغ بندند و هر روز با سرکه بشویند
و چون اکثر اوقات این داغ را بجهت نمود بشکل مجر قاز
میکنند ازانجهت ترکان قازایاغی میگویند و اگر این کوفت
را در اوایل علاج نکنند ان ماده روز بروز سخت میشود
تا آن زمان که شبیه باستخوان گردد و اسب را بلنگاند
علاجش آنست که آن موضع را بشکافند چنانکه آزاری
بعصب نرسد و آن ماده را از میان عصب و استخوان
خردکان بیرون آورند و ان شکافت را بنمک پر کرده گر
با سجی سخت بندند و هر اسبی که سینه و رانش را داغ کرده

باشد

باشند ازاین کوفت ایمن میباشد ازانجهت که راه
ماده بسبب داغ مسدود شده و اگر دست و پای اسب
از ایستادن بسیار ورم کرده باشد آن باشند اگر خون
بگیرند و سبوس گندم را با سیر جوشانیده بر آن موضع بندند
و اگر باعث لنگیدن اسب حرکت عرق النسا باشد و آن
رگیست در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر میباشد و چون
فربه شوند آن رگ مخفی میگردد و موضعش چون شکافی میان دو
گوشت که بهم پیوسته باشد میماند علامتش آنست که هر گاه دست
بر آن رگ گذارند اسب بی تاب میشود **علاج** دو جای را که
محاذی آن رگ باشد و ما بین بقدر دو انگشت بود داغ کنند
و از میان آن دو موضع خون بگیرند بقدر یک رطل آن با گوسے
محکم ببندند تا خون بایستد و اگر سم اسب آب آورده باشد
علامتش آنست که از درد بر زمین نتواند گذاشت و چون دست
بر آنجا گذارند گرمی محسوس میشود و این اکثر از بستن در جای نمناک
حاصل میشود علاجش آنست که نعل را باز کنند و سرکه تند بریزند

بو اشته باشد تا وقتی که حرکت آید پس سیر کوفته و سبوس نمک و بعجو را در
روغن بجوشانند و تا کوبا سه چهار مرتبه بر اصل ستم بندند
و ریختن نفط نیز کمال منفعت دارد **باب نهم** در معالجات متفرقه
اگر در بدن اسب بثور بهم رسد شب یمانی را سوده با روغن
زیت آمیخته بمالند و در آفتاب گرم بدارند اگر نقد در زمان که عرق
کند آنگاه با آب گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه
و کنده باشد و چون بکشند بیخش سفید باشد علاجش آنست
که بعد از کشیدن صبر و نمک و زهرهٔ گاو را با روغن زیت آمیخته
بموضعش بمالند و اگر سم است کوچک باشد و خواهند بزرگ
شود لعاب تخم خطمی را جوشانیده بمالند و سیر کوفته را با پیه
گداخته بکشابانند روز بندند و یکهفته هر روز دنبه قطران
گرم بمالند و بر روی سرگین خشک داشته حرکت نفرمایند و
اگر ذکر اسب از موضع خود بیرون آمده آویخته باشد با نمک
و سرکه مکرر بشویند و گاو روغن بمالند و اگر مادیانی آبستن
نشود انگشت بمیان فرجش کرده ملاحظه نمایند اگر چو گوشت

پاره بودو

پاره بود طرف راست و چپ بوده باشد آنها را ببرند آنگاه
را چرب کرده باندرون کنند چنانکه تا بچه دان برسد و هر کثافتی
که در انجا بوده باشد بیرون آورند و مکرر آب بر آن موضع
ریزند و آن اندرون را بشویند تا وقتی که هیچ گونه کثافتی باقی
نماند پس کیسه کوچکی را که در کنار آن رشتهٔ درازی باشد
پر از پشم کنند و باید که آن کیسه آنمقدار باشد که بعد از آغشتنی
پشم بقدر لیموی شود آنگاه یکجو مشک و یک جو کافور و یکدانگ
زعفران و هفت دانه فلفل را اصلاح کرده با پنج مثقال عسل و ده
مثقال گلاب ممزوج کنند و آن کیسه را در آن شربت بخیسانند
چنانکه هر قدر که ممکن باشد جذب نماید پس در میان بچه
دان بگذارند و سر رشته را در بیرون بر دم اسب یا جای دیگر
محکم بندند که باندرون کشیده نشود و بعد از آن که کیسه
از سر شب تا صباح یا از صباح تا شام در آن جا بوده باشد
اسب نر را حاضر سازند آنگاه سر آن رشته را بدست گرفته
آن کیسه بقوت و سرعت بیرون آورند و همان ساعت اسب

را بکشند که این عمل باعث آن میشود که فرج مادیان حرارت
خشکی بهم رساند و نطفه را برغبت جذب نماید و صورت بندد و باید که
این رشته بتقیه محکم باشد که در کشیدن گسیخته نشود و اگر اسب
نر را شهوت غالب باشد و بدان سبب بدکشی و حرکات و آوازهای
ناخوش کند عدس و سداب سبز را در آب جوشانیده صاف نموده در جو
کافور را اضافه کنند و با شکر بقوام آورند و بآب گرم حل کنند
و بحلقش ریزند و از جمله ادویه که قطع شهوت باه می کند شاهدانه
و کشنیز و برگ نی و سرکه و انار ترش و شبت و زیره و شانیز
و خرفه بدیهی را بطریقی که مناسب باشد بدهند و اگر باینها زایل نشود
بهترین طریق خصی کردنست و طریقش آنست که بر زمین نرم خوابانند
و دست و پایش را محکم ببندند و هر دو بیضه را بدست گرفته پوست
بیرونش را با تیغ بشکافند و بیضه را بیرون آورند و بعد از آنکه
هر دو بیضه را بیرون آورده باشند آن موضع را بنمک پر کنند و آهسته
آهسته بی آنکه کسی سوار شود حرکت دهند و روز دیگر که خون
زخم ایستاده باشد بمرهم علاج کنند و ده روز از آب پرهیز

فرمایند

فرمایند و اگر تشنگی زیاده شود کمتر از عادت بدهند و چون زخم
به شود سواری کوچک سبک بر نشیند باهستگی براند و بعضی
گفته اند تا چهل روز سوار سنگین بر نشیند و تا چهار ماه ندوانند
و بهترین اوقات آن ایام اعتدال هواست و اگر وقت دیگر ضرور شود
از سرما و گرما پرهیز فرمایند و درین باب کمال احتیاط نمایند
خاتمه در بیان مجملی از اسبان پادشاهی و ذکر تعویذ است قبل ازین
در مقدمه بتقریب تحصیل ذات الکراکب تفصیل آن مراتب قرزده کلک
بیان و پیشینیان که درین فن تالیفها نموده اند در شرح نتاج
ذات الکراکب و شعب مختلفه آن مکین خامه بهبود و اینده کوتاه گون
سخنها نگاشته اند هما نادرا زمنشاء الفه که عالم هنوز بیرایه
معموری نگرفته بود اگر بر سبیل ندرت در قبیله از قبایل عرب یکه
اسپی یافت میشد هر طرف از اطراف شرایش داستانها می پر
داخته اند و بسا که بی پروای لما دال روایت کوفه اخلاق
بر حجره آن سخنان می کشیدند المنة لله تعالی و تقدس امروز
راستیها بدرجه علیا رسیده و همتها اوج بلند گرفته عقول

عام البهیت ایشان انتقال صورت نیست از مزرعه نخیل اسب رحمت
سلیمانی علی نبینا علیه السلام بکثرت مشغول اند که بعد از
قضیه فوت نماز موازی یکصد راس بوده امروز
در جمع اسبان پادشاهی بعد از عزلت الوف و مات لوی
بجمع رفته بود هنوز بقایای آن در اطراف عالم منتشر است
باری بنا برین روان لازم شد که از ایلخیهای سرکار خاصه
شریفه که هریک چون مرغ نامه بر نامه خویش را
تا زاد آن رکاب بر بال پرواز دارد بجای بکنند خبر آید از انجمله
مادیان کامل و غیره که در محال مناسب ممالک محروسه بضبط
ایلخیچیان و سرکردگی امیر اخورباشی صحرا مقرر است موافق نسخه
عرض یونت ئیل از قرار نوشته کتاب و تصدیق مستوفی دفتر اد
باب التحاویل بعد از وضع آنچه بانعام داده شده بیست و نه هزار
و هفتصد و هفتاد و یک راس و آنچه از ابتدا یونت ئیل تا انتهای
بیچی ئیل یوقوقا امیر اخورباشی جلو و تصدیق سرکردگان طایفه
از عساکر غلامان و قورچیان و تفنگچیان و توپچیان و ایشک

اقاسیان و یساولان و قورچیان و جماعه بیوتات و سایر قبیله
عساکر منصوره و ملازمان از مقربان و اقایان و اطبا و منجمان
شعرا و ندما و ارباب طرب سپرده اند موافق تصدیق دفتر مزبور
بیست و یک هزار و هشتصد و نود و هشت راس و آنچه بالفعل
ایام اقامت و احتمال سفر و حرکت کرد خاطر ها نمیگردد در اصطبل
خاصه حاضر است از قرار نوشته مشرف اصطبل بتاریخ شهر رجب
المرجب سنه هزار و شصت و هفت هجری مطابق سال یکصد و
شصت و یک شاهی صفوی موافق تخاقوی ئیل ترکی دو هزار و پانصد
و پنجاه و هشت راس و آنچه بجهت چهارپایان و مسرعان در
کل الکا و عرض ممالک محروسه بده بده منزل بمنزل معین و اما
می باشد و قیمت و خرج اینها از تحویل وزرا و عمال محال داده
میشود چون نسخه منقحه از آن بدفترخانه ها یول نمیرسد
و هرچه در محل باشد تحت حساب عمال آن محال در دفاتر متعلقه
مشخص میشود زبان خامه از شماره آن عاجز است و همچنین
نتایجی که بعد از عرض بهم رسیده تا حال که حال تحریر است و محتمل

تا اصل پیشتر شده باشد چون هنوز نسخهٔ آن بنظر فقیر خانه
نرسیده هرچند در آن باب نوشته شود از انجهت که اساس
آن بر تخمینست خالی از زیاد و کم و مناسب جامع مدار است خامه نخواهد
بود و همچنین انچه در سنوات دیگر سپرده ملازمان منظور
شده چون بیش از حوصلهٔ وهم و خیالست قلم از تحریر آن بعجز
و قصور اعتراف مینماید و چون شرح بعضی از آن بنحوی
نژاد آن مذکور شد مناسب آنست که آیات و تعویذات و ادعیه
حفظ منقوله از ارباب عصمت و طهارت صلوات الله علیهم
مذکور شود تا همه انها از افات بتعیین الکمال محفوظ باشند
و هم این رساله شریفه بمسعود الختام و محمود العاقبة با
نجام رسد لیکن بعضی از انها که بجهت مطلق حفظ وارد گشته
و بعد کسی از در همه وقت مناسبست در کتب مبسوطه ادعیه بتفصیل
مذکور شده و انچه در باب خصوص اسب و سوار مذکور است در
اینمقام مذکور میشود از انجمله شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی بن
طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده که بجهت حفظ جمیع

بلیات این چهار پا بنویسند و بر گردن اسب ببندند بسم
اعوذ و اعیذ دابّة فلان بن فلان المعروف بکذا و کذا و بسم
ذوابّ بتمیم الخیل من دهمها و شقرها و کمیتها و اعزها
و محجلها و حصنها و مجودها من الشش و الرهص و الرعیم
و الرهصة و الرضة و خفقان الفؤاد و الرعزة القفاق
و الرجز و بلغ الرئة و بلغ المشیش و الحذان و الحذان فی
وجع الجوف و الربو فی الرئتین و من الطرفة و الصدمة و
العثار و الحمرة فی الاماق و من الخزر و البهر و سائر الاعلا ل
فی البهائم دم تستغیثون السوء عنها فی سائر جسومها و بشرها
و لحمها و دمها و مخها و عظمها و جلدها و جوفها و عرقها
و عصبها و شعرها و وبرها و بطنها و ظهرها و ظاهرها و با
طنها بالاحاطة الکبری و باسماء الله الحسنی و بکلماته العظمی
من الامتناع من الاکل و الشرب و التعصص و الالتواء و
القربان و من جرح بالحدید و وخز بالشوک و حرق بالنار
او نخلب من وقع نضال السهام و اسنة الرماح و من الغوام

ومن ضربة موهنة ووقعة محطمة وسقطة موجعة
وشرق معصوم وذبحة مولمة اعيذها وراكبها بما استعاذ به
جبرئيل عليه السلام وبما عوذ به النبي صلى الله عليه وآله وسلم
البراق وبما عوذ به فرسه اسحق عليه السلام وبما عوذ به علي
عليه السلام فرسه لزاز وبما عوذ به شمول القصفا وسه
الطماح وبما عوذ به موسى الكليم فرسه الذي عبر في ابرح البحر
عوذت هذه الدابة وصاحبها وموضعها ومرعاها وسائر
ما الدمس الكراع والرائع من الهامة والسامة والعين اللامة
ومن سائر السباع والهوام ومن كل آفة وبلية ومن الشهود
والدهور والردية والغرق والحرق والتوى ومدارك الشقا
بالعقد العظيمة والاسماء الاولية العلية من اعين الجن
والانس اجمعين بسم الله رب العالمين بسم الله عالم السر و
اخفى بسم الله الاعلى وباسماء الله الكبرى في سرادق علم الله
وفي حجب ملكوت الله الذي يحيي به الاموات وبها رفعت
السموات وباسمائه التي اضاءت به الشمس وارتفع بها العرش

عوذ اسب [illegible]
تعویذ اسب [illegible]
[illegible]
باید نوشت [illegible]

وحجه
٥ ان ٥
و ٣ ٧

من سائر

من سائر ما ذكرت وما لم اذكر وما علمت وما
عنها سائر العيون الناظرة والعادية والخواطر
والصدور الواعية بلا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم دعای دیگر از کتاب مذکور که باید نوشت و بگردن
باید آویخت اللهم احفظ على ما لو حفظه غيرك اضاع
واستر عليها لو ستره غيرك لشاع واجعل عنيما لو حمله
غيرك لضاع واجعل على كل الاذى طلسما اتوقى به كل من رامني
بسوء او نصب لي مكرا او هيا لي مكروها حتى تعود وهو غير
ظافر بي ولا قادر علي اللهم احفظني بما حفظت به كتابك
المنزل على قلب نبيك المرسل اللهم انك قلت وقولك
الحق انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون دعای دیگر
اللهم يا ذا السلطان العظيم والمن القديم والوجه الكريم
والكلمات التامات والدعوات المستجابات عافي الفرس
التي اعلق عليها هذا الدعاء من انفس الجن واعين الانس
بسم الله ارقيك من عين حاسد الله يشفيك بسم الله وبالله

بسول الله اعوذ بعزت الله واعوذ بقدرت الله على ما يشا

من كل هامة تدب بالليل والنهار ان ربي على صراط

مستقيم العوذة ايضا للفرس بسم الله وبالله والله اكبر يا رب

الملائكة والروح رب العرش العظيم رب الانبياء والمرسلين احفظ

من كل شدة والبلاء الراكب والمركوب عن الجذام والناسور

وادفع عن الباطن والاعضاء ومن الجلاء والشمس والروح

والحضر العظام بحق محمد لا اله الا الله محمد رسول الله على ما الله

بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

يمليخا مكسلمينا مرنوس وبرنوش شاذنوش قطمير جبرئيل عليه السلام

ميكائيل عليه السلام عزرائيل عليه السلام حملة العرش العظيم فسيكفيكهم الله

وهو السميع العليم الله اكبر الله اكبر الله اكبر اعوذ بالله القادر

الواحد من شر الجن والانس ومن شر الارض والسماء وما بينهما و

من شر ما خلق الله واحاط به علمه وما توفيقي الا بالله عليه توكلت

وهو رب العرش العظيم يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ

يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ توكلت

بالطفك الخفي يا رب العرش العظيم يا ذا الجلال والا

والع ادوات ضربج افال م وريحات قدح افالمع

بج افات رك ب ده ل قع افوصطل ب وج مع الا الال

ان لرب ه لك ل ودوان وع لعذ الكل شهي دوان ملح

بالغ ى رلش دى داق لاى ع لم اذ ابع ث رم اف ى ال

ق ب وروح ص لم اف ى ال صو وران دب ه م بهم ى وم

ذلغ ب ى ركر اسبان سنبر بكستر نمبر بلسنجر بكيجو احمد بن نبي عوذه لحفظ

الفرس جهت دفع مار وعقرب وچشم زخم بنويسند وبر گردن اسپ بندند

كه مجرب است اينست اعوذ برب عبس عابس جابس وحجر يابس وما ماء

فارس وشهاب قابس العين بالعين رددت العين الى العين في كبد

وخليته عظم دقيق ودم وشق فيما به فارجع البصر هل ترى

من فطور ثم ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصر خاسئا وهو

حسير اللهم واقية كواقية اعوذ بكلمات الله التامات من كل

شيطان وهامة ومن عين لامة وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك

بابصارهم لما سمعوا الذكر ويقولون انه لمجنون وما هو الا ذكر

...یك یا ارحم الراحمین نقلست کە در حملی که حضرت شاه ولایت
پناه علی بن ابی طالب علیه السلام بگرفتن قلعه خیبر میرفت
یکشبانه روز دلدل رنجور شد جبرئیل علیه السلام آمد و این طلسم را
آورده و بر گردن دلدل بستند بفرمان الهی فی الحال شفا یافت و هر
کس نوشته بر گردن اسب بندد از جمیع علتها و آفتها ایمن باشد
و بسیار مجربست لواح الوادکاره الواما الواسطا الوی لخالق
ایح الواح الوالواسحاح ای اما الباالواسح اوحوالدبارده ادا
له او امح اح الواحد الواسطا وایل والوا ما الا ماداسح اهد یا الله
خیرٌ و حافظٌ و هو ارحم الراحمین و طریقة علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین تمت الرسالة بعون الملك الوهاب فی شهر جمادی الاخر
سنه اعلی بد علیه بعد هجرة النبویه صلی الله علیه و علی آله الطاهرین
المعصومین

١٢٨٠

... علی نبیه حبیبه محمد النبی ... و آله

المعصومین

هر که خواند دعا طمع دارم

زانکه من بنده گنه کارم

[illegible]